

رفع شہادت

باگزیدہ ہائی از سیانات

(قسمت اول)

حضرت آقای حاج دکترونور علی تاباندہ (مجنوب علیشاہ)

شصت و دووم

فهرست

رفع شبهات با کزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)

صفحه

عنوان

۵ شریعت و طریقت
۲۶ علما و عرفا
۳۰ درویشی و سیاست
	حکومت اسلامی و اجرای قوانین شرعی بر حسب زمان و اطاعت
۴۰ از قوانین

۴۵ اعتقاد به امام زمان
۴۸ مرجع تقلید
۵۱ حقوق مالی و عشریه
۷۴ حجاب
۸۰ فهرست جزوات قبل

* با توجه به آنکه پاسخ نامه‌ها و سؤالات فقرا را عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطفاً مطالب این جزوات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

* خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به مطالب این جزوه، در صورتیکه بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

* با توجه به آنکه سفارشات درخواستی مشترکین، در کوتاه‌ترین زمان ممکن تقدیم خواهد شد، به جای تکثیر این جزوه، جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه اشتراک با شماره ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

* متن بیانات را می‌توانید در سایت اینترنتی WWW.JOZVEH121.COM نیز مطالعه بفرمایید.

شریعت و طریقت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

اساس و اصل اینکه متصوّفه در برابر متشرّعه یا تصوّف در برابر تشرّع به وجود آمده، در مسأله‌ی شریعت و طریقت است. کسانی انتقادی می‌کنند و می‌گویند: درویش‌ها و عرفا دین را دو تگّه کرده‌اند، یک قسمت آن را شریعت و قسمت دیگر آن را طریقت نام گذاشته‌اند. این مثل آن است که کسی یک چشم او عینک بخواهد و چشم دیگرش نخواهد؛ بعد چشم پزشک به او بگوید که برای چشم راست این کار و برای چشم چپ آن کار را باید بکنی و او به دکتر اعتراض کند که هر دو چشم متعلّق به من است و تو آنها را از هم جدا می‌کنی؟! عرفا، شریعت را از طریقت جدا نمی‌کنند، شریعت یعنی صورت ظاهر دین که قابل دیدن است و طریقت یعنی معنای آن و هر دو برای این است که ما را در مسیر سلوک به سوی خدا راهنما باشد و کسانی که به اصطلاح قافله‌سالار و راهنمای این راه هستند و دستور داده‌اند که چه بکنید، به مردم کمک کنید، خدمت کنید، همه‌ی این کارها برای این است که به خدا نزدیک‌تر شوید و به مردم و به هم‌نوع خود بیشتر خدمت کنید. مثلاً در شریعت حق را از وظیفه جدا کرده‌اند و معمولاً حق در مقابل وظیفه است و وظیفه هم در مقابل حق است،

می‌گویند مهم‌ترین این حق‌ها در دوران جدید حق مالکیت است که به اندازه‌ای بدیهی است که تعریفی ندارد و همه می‌دانند چیست، مالک هر کاری می‌تواند در ملک خود بکند، این نظر شریعت است. فرض کنید مالک در یک سال قحطی، یک نان در دست اوست و بگوید نان خود من است، بعد آن را جلوی چشم عده‌ای که خیلی گرسنه هستند، در آب بیندازد که از بین برود، در نظر شریعت این گناهی ندارد چون برای مالک، ملک خود اوست، ولی در طریقت یک حق و وظیفه‌ی خاصی تعیین شده که در دور آن حق مالکیت مثل یک هاله است، مثل هاله‌ای که بعضی‌ها می‌گویند که دور سر ما وجود دارد (و در نقاشی‌ها هم برخی اشخاص مقدّس را با هاله‌ی نور می‌کشند)، اهل شریعت می‌گویند: مالک، ملک خود را هر کار بخواهد می‌تواند بکند، می‌تواند آن را بریزد دور، حال می‌گویند شما این نظر را از کجا درآورده‌اید؟ این موضوع مربوط به فلاسفه یا علمای اخلاق است، به مذهب کاری ندارد. ما می‌گوییم: نه؛ اولاً در قرآن آیاتی وجود دارد که راجع به ارث است و می‌گوید: ما مالی را به تو سپرده‌ایم که امرار معاش کنی، برو فلان کار را بکن؛ مالکیت اصلی را از آن خدا می‌داند.^۱ گاهی بر روی تاکسی‌ها این عبارت را می‌نویسند که «در حقیقت مالک اصلی خداست» راست می‌گویند، منتها از بس که شعر عامیانه شده، ما توجّه‌ی به

۱. سوره آل عمران، آیه ۲۶: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمَلَائِكَةِ مُتَوَكِّلٌ وَتَنْزِغِ الْمَلَائِكَةَ مِنَ السَّمَاءِ وَتَعَزَّزْ مِنَ السَّمَاءِ وَتَنْزِلْ مِنَ السَّمَاءِ مَائِدَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

آن نمی‌کنیم:

درحقیقت مالک اصلی خداست

که این بهر روزی دست ماست

در آیاتی دیگر راجع به فرزندان و بچه‌های صغیر که هنوز کبیر نشده‌اند، می‌فرماید: دارایی آنها اگر نزد شماست خوب و با امانت اداره کنید، بعد اگر دیدید که زندگی آنها عادی بود به آنها برگردانید، ولی اگر پی بردید که سفیه هستند و نمی‌توانند اموال را اداره کنند، اموالشان را به آنها باز نگردانید؛ برای سفها اینطور است. نمی‌گویند می‌توانید به آنها ندهید، می‌گوید: مال را به آنها برنگردانید، این ثروتی را که خداوند برای قوام جامعه آفریده و به شما سپرده، به آنها ندهید چون به هدر می‌دهند و آن را از بین می‌برند، یعنی این مالی را که ما ظاهراً مطابق قانون شریعت می‌گوییم که این شخص مالک آن است، در اینجا می‌گوید که این فرد تنها مالک او نیست، درحقیقت من مالک آن هستم و این مال را سپرده‌ام تا جامعه اداره شود، منتها به دست شما سپرده‌ام.^۱

در زمان قدیم زندگی عمده‌ی مردم از راه کشاورزی و دامداری اداره می‌شد. حضرت باقر علیه السلام به این مضمون فرمودند: اگر زمینی که شما در آن گندم می‌کارید، قابلیت آن را داشته باشد که صد من گندم

۱. سوره نساء آیات ۵ و ۶: وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النُّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ.

بدهد و در اثر کوتاهی شما، نود من گندم بدهد، شما نسبت به این ده من، نزد خدا مسؤول هستید، خدا می‌فرماید: چرا کوتاهی کردی؟ درست است که ملک مال توست، ولی آن گندمی که به دست می‌آوری، همه‌اش را که خودت مصرف نمی‌کنی، روزی مردم است، البته مردم هم پول می‌دهند و می‌خرند، ولی به هر جهت روزی مردم است و وقتی کمتر از حد معمول باشد باید عده‌ای گرسنه بمانند و گناه آنها با توست، از همین جا می‌بینیم «حق» را که شریعت آن را محکم کرده، فقر و طریقت آن را نرم می‌کند به این ترتیب که یک ذی‌حق دیگری را در کار می‌آورد، خدا که مالک است به جامعه هم حق می‌دهد و می‌گوید: جامعه هم مالک است، به همین طریق آیات مختلفی در دیگری در قرآن وجود دارد که می‌فرماید: *كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ*^۱، بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید، زیرا خداوند آدم‌های مسرف را دوست ندارد. ممکن است کسی بگوید: من آنقدر می‌خورم و می‌آشامم تا بمیرم، چون این شکم و این جان متعلق به خود من است. خدا می‌گوید: نه، حق نداری، حتی بر وجود خود تا این اندازه مالک نیستی. آنقدر بخور که زندگی عادی و سالم داشته باشی و اسراف نکن یا اینکه می‌گوید: مال، مال خود من است؛ مثلاً این میوه را می‌بینم خوب نیست می‌اندازم دور، مال خود من است درخت و باغ مال خود

من است، میوه مال خود من است، هر قدر بخواهم می خورم، باقی را دور می اندازم؛ حق نداری. نگویند پس همه‌ی آزادی‌های ما سلب می شود نه؛ اینطور نیست. به قول مولوی:

چون به آزادی نبوت هادی است

مؤمنان را ز انبیا آزادی است

یعنی طریقت این اثر را دارد که اگر این دستوراتی که گفتیم اجرا کردی، خیال نکنی که در بندی؛ آزاد هستی و احساس کنی که اینها کار خود توست. در همه‌ی عبادات نیز همین گونه است. مثلاً درجه‌ی خلوص افراد در نماز خواندن متفاوت است، یکی اینطور فکر می کند و می گوید: به خداوند بدهکار هستم و با نماز خواندن بدهی خود را می دهم؛ این یک درجه است. درجه‌ی بالاتر این است که من وجودم را به خدا بدهکار می دانم، حالا خدا گفته بلند شو و خم و راست شو و این حرف را بزن، حالا من تا این اندازه هم به دستور او عمل نکنم؟ در عین حال ممکن است ناراحت هم باشد و خیال کند که نوعی زورگویی است، ولی انجام می دهد. درجه‌ی بالاتر این است که می گوید: درست است که من بدهکار هستم، اما خوشحال هستم که دارم بدهی خود را پرداخت می کنم، من بدهکار هستم که باید دو رکعت نماز در صبح بخوانم؛ نماز را که خواند می گوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ که بدهی خود را دادم، خوشحال هستم. درجه‌ی بالاتر، آن است که می گوید:

اصلاً من چه کسی هستم که بگویم آزادم یا نیستم، من از خود نماز لذت می‌برم، خداوند به من وقت داده (مثلاً از شخص بزرگی وقت ملاقات می‌گیرید و شما از بابت آن ساعت ملاقات خوشحال هستید) من خوشحال هستم که صبح شد و باید نماز بخوانم. درست است که همیشه می‌توانم نماز بخوانم، ولی همانی را که خداوند اجازه داده، همان مهم است؛ گفته که به زندگی خود پردازیم و برای آنوقت بگذاریم و فقط این پنج نوبت را جهت بجا آوردن نماز تعیین نموده، اینها حاکی از درجات مختلف است.

در همه‌ی احکام شریعت نیز این درجات وجود دارد، به صعود از این درجات سلوک و طریقت گفته می‌شود. در علم حقوق مطلق‌ترین حق، حق مالکیت است و حق مالکیت درست است که مطلق است و هرکس هرکاری که بخواهد با ملک خود می‌کند و این مطابق با شریعت است، ولی طریقت می‌گوید نه، اینطور رفتار کن. به همین دلیل است که در طریقت خیلی کسان با عمل به این تعالیم خوشحال هستند و در قرآن و در اخبار هم آمده که وقتی شخص خداشناسی که به دربار دقیانوس راه داشت و می‌خواست آنجا را برای همیشه ترک کند (چون نمی‌خواست بت بپرستد) در حین خروج آن چوپان را دید که لباسش یک کپنک و نمد بود و لباس خودش خیلی مجلل و زر بافت بود، به آن چوپان گفت: لباس خود را با من عوض می‌کنی؟ لباس خود را به او داد

و لباس او را پوشید. شما یقین داشته باشید که او از این کار لذت بُرد. در حالی که لباس او از آن چوپان بسیار بهتر بود، این واقعه مربوط به دوران قبل از اسلام است. ابراهیم ادهم هم شیبیه به همین شخص رفتار کرد، رفت به بیابان و لباس خود را با کسی عوض کرد و همه چیز خود را به او داد. این رفتار در شریعت صحیح نیست، شریعت مقدار انفاق را تعیین کرده و می‌گوید چقدر از محصول یا طلایی را که در اختیار داری نفقه بده، مابقی آن برای خودت.

از شبلی (که هم فقیه بود و هم عارف) پرسیدند: زکات چهل دینار چقدر است؟ گفت: اگر از فقیه می‌پرسی یک دینار و اگر از عارف می‌پرسی چهل و یک دینار؛ یک دینار را باید بدهی که حق شریعت ادا شود و همه‌ی آن چهل دینار را هم جریمه بدهی که چرا این مال را نگه داشته‌ای و به مردم نداده‌ای! اینها در شریعت درست نیست، ولی در طریقت که یک قدم بالاتر از آن است، صحیح است. یعنی در طریقت باید دلبستگی به اینها را از دست بدهی. فرض کنید کسی پرنده‌ای زیبا در دست دارد، پرنده می‌میرد و بو می‌گیرد، او این پرنده را دور می‌اندازد، همان پرنده‌ای که دیروز برای او عزیز بود، او را دور می‌اندازد، طریقت هم اینها را کنار می‌زند چون به دنیا علاقه‌مند و دلبسته نیست، اگر علاقه‌مند باشد باید همان یک دینار را بدهد؛ اگر علاقه‌مند نباشد، اصلاً نباید نگه‌دارد، در اینجا شریعت و طریقت از هم

جدا نیستند. شریعت قدم اول است و طریقت قدم دوم، قدم سوم را ان شاء الله خدا برمی‌دارد. پس ما شریعت و طریقت را جدا نکرده‌ایم و هر دو لازم و ملزوم هم هستند. اصطلاحاً شریعت مقدم بر طریقت است، تقدّم زمانی دارد؛ یعنی اول شریعت را باید اجرا کنی، سپس می‌توانی کم‌کم طریقت را هم داشته باشی.

زید فرزندخوانده‌ی پیغمبر بود و در نماز جماعت مرتباً شرکت می‌کرد، یک‌بار در نماز، حال او به هم خورد و بیهوش شد، بعضی‌ها خواستند او را به هوش بیاورند. پیغمبر گفتند: او را رها کنید. آنها گفتند: نمازش قضا می‌شود. پیغمبر فرمود: همین نماز اوست. در شریعت نماز ساقط نمی‌شود، مگر در مواقع خاص خود، ولی طریقت بالاتر است، خیلی‌ها بوده‌اند که به اصطلاح به آنها می‌گویند عقلای مجانبین، دیوانه‌های عقل؛ در بین عقلا هستند افرادی که ظاهراً مجنون می‌شوند. در آن حالت جنون دیگر نماز از آنها ساقط می‌شود. این مسأله‌ای است که درباره‌اش خیلی نمی‌شود حرف زد.^۱

بسیاری از افراد به این تقسیم‌بندی که تحت عنوان شریعت و طریقت و حقیقت شده است توجه ندارند، بسیاری هم توجه دارند ولی به اصطلاح «خود را به کوچه‌ی علی چپ می‌زنند». اصلاً تقسیم‌بندی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۶/۱۱/۷ ه. ش.

یعنی چه و برای چیست؟ مثلاً وقتی در طب تقسیم‌بندی می‌کنند و می‌گویند امراض کبدی و امراض کلیوی و... آیا این مرض کبدی (سیروز یا هر چه اسم آن را می‌گذارند) یک چیز جداگانه از بدن است، و آن را از این بدن در می‌آورند و مطالعه می‌کنند؟ یعنی آیا بدن را تکه‌تکه می‌کنند، این را می‌گویند امراض کبدی، آن را می‌گویند امراض کلیوی؟ اینها همه‌اش مربوط به بدن است، این تقسیم‌بندی برای این است که امراض بهتر فهمیده شود. مثال دیگر، در قدیم پشت و روی سکه‌ها یک طرف شیر بود (چون علامت ایران از دوران‌های قدیم شیر و خورشید بوده است) و یک‌طرف آن خط نوشته بود. می‌گفتند: شیر یا خط؟ شیر یا خط، بازی می‌کردند. شیر کدام شیر؟ شیر جداگانه از این سکه، شیر آب انبار، شیر سماور، شیر خوردنی؟ یا خط، کدام خط؟ خط عبری، خط نسخ، خط نستعلیق؟ اینها همه جلوه‌های مختلف یک سکه‌ی کوچک است، سکه این جامعیت را دارد. حالا دین هم بر شریعت و طریقت و حقیقت جامعیت دارد که شاه نعمت‌الله می‌گوید:

دانستن علم دین، شریعت باشد

چون در عمل آوری طریقت باشد

گر جمع کنی علم و عمل با اخلاص

می‌دان به یقین که آن حقیقت باشد

حقیقت دین این است که علم و عمل، هر دو را داشته باشی، اخلاص هم داشته باشی. اما برای بهتر فهمیدن و بحث کردن، اینطور تقسیم‌بندی کرده‌اند که هم طریقت و هم شریعت بهتر فهمیده شود. به این معنی، وقتی می‌خواهند طریقت را بفهمانند، می‌گویند این رساله را که تو باز کردی می‌گویند نماز را اینطوری بخوان، دستت را بالا بیاور، بگو: الله اکبر، چنین و چنان کن. اما در رساله که نوشته، در نماز حواست به بازار نباشد. این را که در رساله‌ها نوشته‌اند، پس اگر تو طبق این رساله نماز خواندی آیا مسلمانی؟ آیا مسلمانی، همین است که تو می‌گویی؟ این مسلمانی تو همان مسلمانی است که علی داشت؟ اگر این همان مسلمانی است، تو چه نشانی از علی داری؟ «شیر را بچه همی ماند بدو» اینجا می‌گوییم مسلمانی علی، چیز دیگری بود. آن چیز دیگر، طریقت بود. شریعت مربوط به ظاهر اعمال و طریقت مربوط به نیت و اخلاص در عمل است. در مقام شریعت یک صف نماز جماعت تشکیل می‌شود، این یک فکر است و یک جهت نماز. حالا اگر صف‌های نماز خودمان را در نظر بگیریم کمتر اینطور است. ولی اینها که می‌گویند نماز سیاسی است، نماز که سیاسی نمی‌شود، ولی اگر به صف جماعت دقت کنید می‌بینید یکی یک فکر دارد، آن یکی یک فکر دیگر و اگر یک تلنگری بخورد، این صف به هم می‌خورد، ولی نماز ظهر عاشورای امام حسین هم به جماعت بود، در آن میان دو سه نفر

تشخیص دادند که باید جلو بایستند که به آنها که نماز می‌خوانند یا به حضرت که امامت می‌کنند، تیر نخورد. دو نفر جلو ایستادند. می‌گویند تا خاتمه‌ی نماز هر کدام، چندین تیر خورده بودند تا شهید شدند. آیا گفته می‌شود که اینها نماز نخواندند و نمازشان قضا شد؟ آنها کاری کردند که از نماز برتر بود. این طریقت است. شریعت بالاتر از نماز چیزی نمی‌داند. بله، در عمل بالاتر از نماز چیزی نیست، ولی در طریقت خون برادر مؤمن، احترام ایمان، اینها خیلی مهم است. نمی‌گوییم نماز نخوانید، نه! ولی به اینها هم توجه کنید، این مقامی است که هم ردیف آن و جزء واجبات است.

مقام شریعت چنان است که با تحصیل علم و کتاب خواندن و تفکر معنوی، ممکن است کسی به مقام علمی خاص خودش برسد، اما طریقت اینطور نیست. در طریقت ممکن است یکی شروع کند به خواندن درس فقه و اصول، و سایر علوم اسلامی را تا حدّ اعلا یاد بگیرد، ممکن است رساله‌ی عملیه هم بنویسد که نماز را اینطور بخوانید، بعد یک مرتبه می‌آید در طریقت و در طریقت اگر ترقی کرد و بالا رفت، دیگر آن درس شریعت را به دیگری واگذار می‌کند (نه اینکه شریعت را رها می‌کند). چرا؟ برای اینکه فهمیده است غیر از شریعتی که تا حالا می‌گفته و درس می‌داده و درس می‌خوانده، طریقتی هم هست. حالا اگر به چنین شخصی بگویند اعمال شریعت را بگو و رساله

بنویس، می‌نویسد؟ نه! نه اینکه آن اهمّیت ندارد، برای اینکه امر شریعت از شخص دیگری برمی‌آید، اما طریقت از دیگری بر نمی‌آید. در صدر اسلام طریقت بعد از پیغمبر در دست علی بود. در شریعت هر چه بخواهید عالم داشته‌ایم، غیر از آنهایی که در خود شیعه از بزرگان بوده‌اند مثل کمیل، مالک اشتر، سلمان فارسی و ابوذر، فقهای بسیاری بوده‌اند. می‌گویند زمان حضرت جعفر صادق علیه السلام چندصد مجتهد در بغداد بودند که مرجع بودند ولی کسی که طریقت می‌خواهد فقط باید برود خدمت حضرت جعفر صادق یا هر که او بگوید. به این جهت بود که شریعت را از طریقت، نه اینکه جدا کرده‌اند بلکه درباره‌ی هریک جداگانه بحث کردند، اما باز برای اینکه اشتباه نشود که اینها دو چیز هستند گاهی اوقات رهبران طریقت که در شریعت هم وارد بودند اظهارنظری می‌کردند.^۱

چون طریقت، تقدّم معنوی بر شریعت دارد (همانطور که ولایت، تقدّم معنوی بر نبوّت دارد) در این صورت باید آن را اطاعت کرد. کمالینکه دستورات شریعتی از حضرت سلطان‌علیشاه، حضرت نورعلیشاه، حضرت رضاعلیشاه و به ندرت از حضرت صالح‌علیشاه هم رسیده است که آن دستورات را به‌عنوان دستورات شریعتی و به‌عنوان اینکه اثر مستقیمی در طریقت دارد بیان

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۳/۱۱ ه. ش.

فرموده‌اند، و گرنه در احکام شریعت اظهار نظر نمی‌کردند مگر آنهایی که مستقیماً در طریقت مؤثر است؛ مثل تحریم استعمال مواد مخدر که چون حالت ارادی و عادی را از شخص سلب می‌کند و ممکن است انسان به واسطه‌ی استعمال مواد مخدر دچار تخیلات و توهمات گردد و از طرفی به لحاظ طریقتی هم متوقع است که نورانیتی برای او پیدا شود آنگاه دچار اشتباه شده و این توهمات و تخیلات را روشن‌بینی و فتوح تلقی می‌کند و به این طریق به گمراهی می‌افتد. بنابراین برای اینکه فقرا از این بلیه دور باشند، صریحاً آن را تحریم کرده‌اند.

ثانیاً همانطور که گفته شد، اگر در شریعت از جانب رهبر طریقتی دستوری به فقرا داده شد، باید اجرا شود؛ مثلاً در مورد نماز جماعت، کسی که شرایط نماز جماعت را داشته باشد، هر کسی که رهبر طریقتی تشخیص داد و این شرایط را در او دید، به او اجازه‌ی نماز می‌دهد. چون ممکن است بسیاری اشخاص اگر امامت جماعت کنند دچار غرور گردند یا اینکه اگر چند نفر باشند در اینکه کدامیک امامت کنند دچار تفرقه گردند و بنابراین تشخیص این مسأله را به عهده‌ی رهبر طریقت می‌گذارند که برای امامت جماعت فقرا کسانی را تعیین کند. به هر جهت درویش وقتی تسلیم گردید باید به همه‌ی دستوراتی که از جانب رهبر طریقت داده می‌شود گردن نهد و اطاعت کند. البته پرسش برای درک مصلحت امر و فهم مسأله بجاست و هر وقت پرسشی شود پاسخ داده

خواهد شد. موفق باشید.^۱

متأسفانه لغت دین خیلی محدود شده است؛ فرض کنید کسی که همیشه الله اکبر می‌گوید و هفته‌ای یک روز یا بیشتر روزه می‌گیرد و امثالهم، ولو مردم را اذیت کند، مردم می‌گویند: عجب آدم دینداری است. یعنی دین در ذهن مردم منحصر شده به ظواهری که از دین دیده می‌شود. آیا منظور خداوند این بود که اینطور دینی برای ما بفرستد؟ اگر منظورش این باشد که ببخود زحمت کشید. ما خودمان هم این کار را می‌کنیم. بدون اینکه به اصل دین معتقد باشند الله اکبر می‌گویند، نماز جمعه می‌روند، نماز شبانه می‌روند، این طرف و آن طرف می‌روند، نه! خداوند معنا را می‌خواهد؛ می‌خواهد معنا حفظ شود و این معنا به میوه‌ای وصل است. روی هر یک از میوه‌ها برای حفظ خود آنها پوسته‌ای می‌آید و ما آن را دور می‌اندازیم و مغز را استفاده می‌کنیم. منظور خداوند مغزی بود که خود در دین قرار داده بود. آن مغز چه بود؟ همان است که ما به آن طریقت می‌گوییم. ولی برای اینکه این مغز حفظ شود (شما هم از لحاظ روانشناسی حتماً مطالبی در این مورد خوانده‌اید) باید با تلقین به نفس خود بگوییم که ما چه وضعیتی داریم، از نظر روانی بگوییم که الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی وضعیت روانی ما این

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۷۶/۴/۱۴ ه. ش.

است که شکر خدا را می‌کنیم. وقتی کاری را شروع می‌کنیم بگوییم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ برای اینکه یادمان بیاید که ما روحیه‌ای داریم که
هرکاری می‌کنیم با نام خداوند شروع می‌کنیم. آن پوسته هم لازم است
نه اینکه لازم نباشد، اگر آن پوسته نباشد، مغز فاسد می‌شود و فکر به
جای دیگری می‌رود، مولوی می‌گوید:

ما ز قرآن مغز را برداشتیم

پوست را بهر خران بگذاشتیم

ولی ما چون می‌خواهیم آن را نگه‌داریم، هم مغز و هم پوست را
داریم. مثلاً شما خرید و فروش پیاز می‌کنید، آیا خرید و فروش پوست
پیاز هم می‌کنید؟ نه! شما پیاز را می‌خواهید، نه پوست پیاز را! و اگر
بخواهید چند خروار پیاز بخرید، می‌گویید: پوست آن را بکن؟ نه! پوست
را لازم دارید، ولی برای نگه‌داشتن پیاز، شریعت هم مثل پوست است
آن را لازم دارید؛ همان کسی که پیاز را خلق کرده پوست پیاز را هم
خلق کرده است. همان کسی که طریقت و معنا را برای ما مقرر کرده
خود، شریعت و آداب نگه‌داشتن آن را هم تعیین کرده است. پس، از
پیش خود نمی‌توانیم پیاز را پوست بکنیم و بعد پوست خربزه برای آن
بگذاریم؛ بنابراین برای طریقت هم همان پوستی که خود خداوند آفریده
است را به کار می‌بریم. این است که شریعت و طریقت، هم از هم
جداست و هم جدا نیست. جدا به این معنی که مثلاً یک کتاب فصولی

دارد مثل تشریح اعصاب، تشریح عضلات، تشریح استخوان‌بندی و اسکلت، این فصل‌ها از هم جدا است. استاد، امروز این فصل را درس می‌دهد، بعد آن یکی را درس می‌دهد. فصل‌ها از هم جدا است ولی آیا عضلات و استخوان‌ها در بدن ما از هم جدا است؟ نه! اگر اینطور باشد که از بین می‌رویم. پس می‌توان گفت هم جدا است و هم جدا نیست. حالا بعضی‌ها می‌گویند اینهایی که شریعت و طریقت را تقسیم کرده‌اند و دین را دو تکه می‌کنند، اشتباه می‌کنند. خیر! دین را دو تکه نمی‌کنیم بلکه برای اینکه دین را بهتر بفهمیم، در دو فصل بررسی می‌کنیم. اینهایی که مطلب را نمی‌فهمند، یک فصل از این کتاب را دارند، فصل اصلی را ندارند. از پیازی که برای غذا پوست کنسیم، پوست را برمی‌دارد می‌خواهد فقط آن را بخورد. ما آن پوست را برای نگه‌داشتن دین لازم داریم اما وقتی به مقصد رسید، پوست از بین می‌رود و مغز پیاز، جذب بدن می‌شود و به هدف خود می‌رسد.^۱

این تقسیم‌بندی که به اسم شریعت و طریقت کردیم، بعضی که نمی‌فهمند می‌گویند: اسلام که یک چیز بیشتر نیست، چرا دو تا؟ اینها تقسیم‌بندی است؛ مثل قرآن که یکی بیشتر نیست، چرا ۱۱۴ سوره است؟ اینها فصل است، تقسیم‌بندی است. منظور این است که سؤالاتی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۷/۷ ه. ش.

در آن تقسیم‌بندی هست که در فصل طریقت است و یک عده سؤالات در بخش شریعت. بعد از غیبت هم، ائمه به امر خداوند، قلمروی اینها را جدا کرده‌اند؛ مردانی اهل شریعت و مردانی اهل طریقت هستند. البته ممکن است بسیاری از افراد اهل شریعت، اهل طریقت هم باشند و یا ممکن است بسیاری اشخاص در طریقت یا رهبر طریقت، اهل شریعت هم باشند و اطلاعاتی هم داشته باشند.^۱

گوا اینکه احکام ظاهری مربوط به شریعت است و ما حتی المقدور سعی می‌کنیم کمتر دخالت کنیم ولی هیچ شریعتی بی‌طریقت نمی‌شود. هیچ حکم شریعتی نیست که یک عرفانی در آن نباشد. مثال‌های زیادی هست که هر کدام را به موقع خواهیم گفت.^۲

امام زمان علیه السلام وظایفی را که خداوند برای ایشان مقرر کرده بود دو قسمت کرد. قسمتی از آن را بطور نامعین به کسانی ارجاع فرمود که اگر دارای شرایط خاصی باشند، این وظایف را به عهده بگیرند و آن وظایف مربوط به امر شریعت است. قسمت دیگر وظایف طریقت است که با تعیین شخص مشخص به وی ارجاع فرمود و بنابراین از لحاظ طریقت شخص معینی مرجع طریقت است ولی از لحاظ شریعت کسانی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۱۵ ه. ش.
۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۱۱/۱۲ ه. ش.

که حائز آن شرایط خاص بودند یعنی مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُحَافِظًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ^۱، باید به او مراجعه کرد. البته ممکن است در یک دورانی کسی که رهبر طریقت است و دارای شرایط طریقتی می‌باشد اطلاعات شریعتی هم داشته باشد و بنابراین اگر نظری داد، آن نظر قابل تقلید است و بر فقراست که از آن تقلید کنند ولی اگر نظری نداد یا اگر نظری از قطب زنده در مسائل فقهی ندیدند، حتماً باید به یکی از فقها مراجعه کنند و نمی‌توان این وظیفه را نادیده گرفت.^۲

ولایت مانند اصطلاحاتی از قبیل ایمان درجاتی دارد و به اصطلاح حکما دارای درجات تشکیکی است. ولی اطلاق ولایت کلیه تنها در مورد پیغمبر ﷺ و ائمه ائمه عجل الله فرجاتهم است، اما چون ولایت یعنی ارتباط با مقام ولی درجات دارد، بنابراین کسانی که به نحوی از انحاء اجازه‌ای از امام داشته باشند به اندازه‌ی همان اجازه، ولایت دارند. آقایان علما هم آنهایی که آن صفات را داشته باشند به اندازه‌ی که اعمال را به مردم تفهیم کنند ولایت دارند و چنانکه گفته شد خود عبارت فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ نشان‌دهنده‌ی آن است که تقلید در عمل است نه در اعتقاد. لذا آنها هم به اندازه‌ی همین که عمل را بیان کنند ولایت دارند. کسانی

۱. بحارالانوار، مجلسی، لبنان، مؤسسه الوفا بیروت، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۸۸.

۲. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۴/۳/۲۰ ه. ش.

که برای اخذ بیعت اجازه دارند به اندازه‌ای که این اجازه اقتضا می‌کند ولایت دارند که آنها عبارتند از اقطاب حقّه، نه مدعیان قطیبت.

در زمان حضور ائمه اطهار علیهم‌السلام و در زمان ظهور امام، مسأله‌ی شریعت و طریقت هر دو بستگی به فرمایش و نظر امام داشت ولی بعد از غیبت، امام بین این دو وظیفه تفکیک فرمودند. وظایف شریعتی را و آنچه که قابل تقلید است به علما سپردند ولی شخصی را معین نکرده‌اند بلکه صفاتی را معین کرده‌اند و به مقلدین و شیعیان دستور داده‌اند که خودشان تشخیص بدهند چه شخصی دارای این صفات است. احتمال می‌رود که امام غایب در نظر داشته‌اند که به این طریق قوه‌ی منطقی و تحقیق و بررسی را در شیعیان و پیروان خود تقویت فرمایند. اما مسأله‌ی اخذ بیعت و مسأله‌ی طریقت را به شخص خاصی محول کرده‌اند و بر همین قاعده، او هم بعد از خود به شخص خاصی منتقل می‌کند، البته گاه می‌شود که این شخص خاص دارای صفات و خصوصیات که مرجع تقلید دارد، باشد در این صورت، می‌تواند مرجع تقلید هم باشد. چون منع نکرده‌اند که چه کسانی مرجع تقلید باشند. بنابراین، اصل بر این است که قطب طریقت، مرشد طریقت در مسائل شرعی دخالت نمی‌کند و در این دوران اخیر برای اینکه توجّه بدهند که شریعت و طریقت به منزله‌ی دو دست یک بدن است، بعضی اقطاب مثل حضرت سلطان علیشاه با وجود صلاحیت کامل فقهی، در

مسائل شریعتی اظهار نظر نمی‌کردند، تا فقرا بتوانند با تفکر و استدلال، خودشان چنین مرجعی را پیدا کنند.

نظر عرفان و سلسله‌ی حقّه تصوّف آن است که وظایف شریعتی تقدّم زمانی بر وظایف طریقتی دارد ولی وظیفه‌ی طریقتی تقدّم معنوی دارد، به این معنا که مثلاً نماز را به‌هیچ‌وجه نمی‌توان به صورتی غیر از آنچه فرموده‌اند خواند. لذا باید مسائل شریعتی نماز را از وضو و امثال ذلک بدانیم و بعد که نحوه‌ی انجام آن اعمال را به درستی دانستیم به معنای آن توجّه کنیم. لذا نمی‌توان معنا را بدون آن صورت در نظر گرفت. آن صورت هم بدون معنا فایده‌ای ندارد. این است که فرموده‌اند: الصلاة معراج المؤمن.^۱

یک میوه‌ی کامل مثلاً زردآلو، هلو،... یک هسته دارد، درست است که ما فقط بارش را می‌خوریم وقتی می‌گویند زردآلو خوب است یعنی بارش خوب است. ولی این بار تنها را هم هرگز نمی‌گویند زردآلو، هسته‌ی تنها را هم نمی‌گویند زردآلو. زردآلو عبارت است از هسته و رویه‌اش، هر کدام هم مصرفی دارد. اینهایی که نمی‌فهمند و می‌گویند اینها اسلام را تجزیه کرده‌اند به شریعت و طریقت، توجّه ندارند. البته هلوهایی هم هست به نام هسته‌جدا. هلوهای هسته‌جدا را کار نداریم، ولی این هلوهای معمولی را بگذارید جلوی اینها و بگویید شما می‌توانید

از هم جدا کنید؟ در مورد شریعت و طریقت که آنها می‌گویند، اصلاً نمی‌فهمند که اینها با هم یکی هستند. منتها خیال می‌کنند که بایستی اسلام را در احکام منحصر کنند. بعضی اوقات یک محقق خارجی قرآن را بررسی کرده، دسته‌بندی کرده که چند درصد آیاتش از این حرف است، چند درصد از آن حرف، آنهایی که به اسلام معتقد نیستند برای تحقیق مطالعه می‌کنند ولی آنهایی که معتقد به اسلام هستند قرآن را آنچنان می‌خوانند که محو در آن می‌شوند و دیگر به این موارد نمی‌رسند ولی خارجی‌ها که می‌خواهند مطالعه کنند این کار را می‌کنند و نتیجه‌ی کار آنها به درد ما هم می‌خورد، برای ما هم مفید است. آنها هم می‌گویند قسمت بسیار کمی از قرآن راجع به احکام است (که متأسفانه به خیلی از آن احکام هم توجه نمی‌شود.) بیشترش به قول مستشرقین به اخلاقیات پرداخته و ما این قسمت را توجه نداریم. فقط اسلام را منحصر می‌بینیم در آن احکام. البته خود احکام هم عرفانی دارد، و همه‌ی احکام یک مغز و صدی‌چندی از اخلاقیات دارد.^۱

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۹/۶/۲۷ ه. ش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

بعد از غیبت امام، امام معصومی در میان نبود که فصل الخطاب ما باشد. امام غایب وظایف خودشان را که بایستی ادامه پیدا کند، تقسیم کردند.

متکلمین می‌گویند نبوت باید باشد و این کار از جهت لطف الهی بر خدا واجب است. البته جرأت می‌کنند و برای خدا هم کار «واجب» تعیین می‌کنند. ولی به هر جهت پیغمبر می‌فرستد و بعد از پیغمبر هم امام می‌فرستد. حال آیا با غیبت امام، آن قاعده‌ی لطف منتفی شد؟ دیگر خدا بر بندگانش لطفی ندارد؟

قاعده‌ی لطف همیشگی است. خدا که تغییر نمی‌کند؛ منتها تا زمانی که امام، آن ولایت ظاهری به دستش برسد، یعنی تا قبل از زمان ظهور ولایت ظاهری و معنوی، آن ولایت معنوی نیابتاً به سلسله‌ی عرفا و ولایت به اصطلاح ظاهری نیابتاً به سلسله‌ی علما سپرده شده است. بدین دلیل علمایی که حائز شرایطی که امام فرموده باشند، برای ما هم محترمند و حتی ما می‌گوییم وظیفه‌ی شرعی، تقدّم زمانی بر وظیفه‌ی طریقتی دارد؛ یعنی تا نماز نخوانید، نمی‌توانید بگویید من همیشه به یاد خدا هستم. نه! نماز را به همان صورتی که علما

گفته‌اند و از ائمه نقل کرده‌اند باید بخوانید ولو نتوانید فکرتان را نگه دارید، باز هم باید بخوانید. ولی سایر اوقات غیر از آن، همیشه به یاد خدا باشید؛ این وظیفه‌ی طریقتی است.^۱

همین فرقی که بین عارف و فقیه گفتیم، در قلمرو اجتماع بین احکام فقهی و نیت هم هست. اگر کسی به نیت کلاهبرداری کاری بکند، آیا جرم است یا نه؟ در معاملات نگاه می‌کنند که صورت ظاهر قضیه چیست؟ چون در جامعه که حق ندارد موشکافی کند که من در دلم چطور فکر می‌کنم؟ نگاه می‌کند که من چطور کار می‌کنم؟ جامعه نگاه می‌کند که عمل من چیست؟ معامله‌ای می‌کنم سلام و علیکی می‌کنم، به دل من نگاه نمی‌کند، ولی در مورد عارف دل اوست که کار می‌کند، بنابراین اگر معامله‌ای ظاهرش صحیح بود، سند داشت و... معامله صحیح است. به این معنی که مثلاً در همین تاریخ اخیر مملکت خودمان، البته من کمی یادم می‌آید، رضاشاه به املاک به‌خصوص در شمال خیلی علاقه داشت. می‌خواست ملک‌ها را بخرد و به مأمورینش می‌گفت این را بخرید و مأمورین هم برای اینکه خودشان استفاده کنند، یک قیمتی می‌گذاشتند بعد آن شخص را به فروش مجبور می‌کردند. غالب اینها می‌آمدند، سند امضا می‌کردند که ملک خود را به

۱. برگرفته از شرح رساله حقوق، تاریخ ۱۳۸۵/۳/۴ ه. ش.

اعلیحضرت فروختند، این سند به ظاهر هیچ عیبی نداشت ولی در باطن محض فشار و اختناق بود. این است که خیلی‌ها می‌آیند سندی را به دیگری منتقل می‌کنند، می‌فروشند به قصد اینکه بعداً کلاهبرداری کنند یا بگویند ما هیچی نداریم. این امر ظاهرش هیچ ایرادی ندارد، در محکمه‌ای نمی‌فهمند ولی در معنا باطل است. این همان فرق بین عارف و فقیه است که در همه جا دیده می‌شود.

البته عارف نه اینکه حرف فقیه را قبول ندارد، نه! قبول دارد منتها می‌گوید کم است. مثلاً نردبان سی‌پله‌ای، فقیه در پله‌ی دهم ایستاده جا خوش کرده، نردبان را گذاشتند ساختمان چندین طبقه است، او رسیده به طبقه‌ی اول و همانجا جا خوش کرده و مانده، عارف می‌گوید اینجا جایست نیست بیا برو بالاتر، شبلی هم که عارف است نمی‌گوید یک‌مرتبه چهل دینار را بیاور بده به عارف، ولی فقیه می‌گوید: چهل دینار را فقط به من بده. عارف می‌گوید: نه! حقّ او را اول بده بعد بیا پیش من. او را قبول دارد، منتها قدم خود را بالاتر و کامل‌تر می‌داند.

این هم که بعضی انحرافات که در درویشی پیدا شده می‌گویند وقتی به عرفان رسیدید دیگر لازم نیست احکام شرعی را رعایت کنید. نه! از ابتدا باید احکام شرعی را اجرا کنید و بعد به سمت جلو حرکت کنید. مثل اینکه مردها یک زیر پیراهنی می‌پوشند که رویش پیراهن

است. نمی‌شود پیراهن را نگه‌داشت و زیر پیراهنی را درآورد، نه! اول باید زیر پیراهنی را استفاده کرد بعد روی آن پیراهن پوشید. اول باید حکم شرعی را استفاده کرد و بعد به حکم عرفانی رسید، ان شاءالله.^۱

درویشی و سیاست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

بعضی سؤالات مشمول این عبارت شِقّ چهارم اعلامیه ۷
رمضان ۱۴۱۷ است که نوشته‌ام: «بنابراین دخالت و اظهارنظر در
مسائل اجتماعی در قلمروی طریقت نیست و فقرا نباید متوقّع باشند که
از این حیث از طرف بزرگان دستوری به آنها داده شود. عمل و نیّت
خود را خَالِصاً لَوَجْهِ اللَّهِ کرده و تکلیف خویش را بیابند. و بزرگان هم در
این مسائل اظهارنظر نمی‌کردند؛ برای اینکه تصوّر نشود که از وظایف
طریقتی است و همین روش و عدم دخالت در مسائل اجتماعی کماکان
برقرار خواهد بود.» و همچنین شِقّ هفتم دستورالعمل ۱۹ اسفند ۷۵
چنین نوشته شده است: «در مجالس فقری به‌هیچ‌وجه مباحث سیاسی
نباید مطرح شود. اگر هم بعضی فقرا انفراداً فعالیت‌هایی در این زمینه
دارند به‌هیچ‌وجه در مجلس نباید به آن ادامه دهند. بعد از خاتمه‌ی
مجلس همگی متفرّق شوند.» و همچنین شِقّ یازدهم دستورالعمل اول
مهرماه ۷۶ چنین است: «همانطور که بارها یادآوری شده است، اخوان از
لحاظ فردی و شخصی و در غیر مجالس فقری، مانند همه‌ی افراد
شیعه‌ی ایرانی، مختارند که با تدبیر و تفکر تصمیم بگیرند اما به‌عنوان
درویشی به‌هیچ‌وجه نباید در سیاست دخالت کنند. درویش آزاد است،

ولی درویشی به سیاست کاری ندارد.»^۱

بارها گفته‌ام درویشی در سیاست دخالت نمی‌کند. ولی یک درویش ممکن است حتی رئیس‌جمهور شود، نخست‌وزیر شود و در همه‌ی کارها باشد، ولی دل او فقط با خداست. درویش ممکن است چنین باشد، ولی درویشی نه. درست است که در درویشی همه باید به هم کمک کنند ولی این هدف درویشی نیست. این آجیل‌های بین راه است که در جیب اوست، تنقلاتی است که در راه دارد. اما هدف درویشی بالاتر است. به صرف اینکه بگویند آقا این عمل سیاسی است که سیاسی نمی‌شود. در آیه‌ی قرآن هست که **وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ**^۲، اگر خبری از امنیت یا ترس به آنها برسد آن را همه جا می‌گویند ولی اگر از خدا و رسول و از اولی‌الامرشان بپرسند، حقیقت مطلب را می‌فهمند. من گفتم خبر داشتم که چنین چیزی گفته شده است، ولی من نه گفتم بکنید و نه گفتم نکنید. از خدا در دلم خواستم که نتیجه‌ی امر هر چه هست به خیر درویش‌ها باشد و الحمدلله همینطور شد. اگر می‌بینید یکی، موقت زندانی است، آن شر نیست آن خیر است. من روز اول به آقای جذبی گفتم که حساب کارتان را به هر جهت بکنید. اینها تجربه است، بدانید با چه دنیایی سر و کار دارید.

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، ۱۳۷۶/۸/۴ تاریخ ه. ش.

۲. سوره نساء، آیه ۸۳.

دنیایی که با حسین ربوبی می‌کند ولی کارد در آن دستش هست و آهسته به او می‌زند؛ شما در این دنیا زندگی می‌کنید و باید هم زندگی کنید چاره ندارید برای اینکه اگر به اراده‌ی خود بخواهیم از این دنیا هم برویم گناه دارد، خودکشی است. به یکی گفتم زندگی خیلی سخت است می‌دانم ولی فکر می‌کنی آن دنیا بروی بهتر از این است؟ فکر کن همین‌جا که هستی باید بکوشی خوبش کنی، حالا چطوری نمی‌دانم؟

بنابراین درویش به‌عنوان یک انسان در همه جای دنیا و همه کار دنیا ممکن است دخالت کند و این منافاتی با درویشی ندارد. متها وقتی دخالت می‌کند، نه برای اینکه سود بیشتری ببرد، برای اینکه بشریت و مسلمانان بالاخص درویش‌ها و هم مسلک‌هایش متنعم شوند. به این منظور در همه‌ی کارها باید دخالت کند و می‌کند. اگر کسی می‌خواهد در این کارها دخالت نکند اصلاً کنار برود، نیازی نیست که حتماً چیزی بگوید، اگر حرفی نزند عیب ندارد. ولی اینکه مخالفت کند، این بدتر است.^۱

در مسأله‌ی دخالت در مسائل اجتماعی لااقل فعلاً برای شما نباید چنین مسأله و مشکلی پیش بیاید. در اعلامیه‌هایی که از قدیم داده شده و در کتب هم نوشته شده است: درویش باید روشن‌بین و زیرک

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۱۴ ه. ش.

باشد، در مسائل اجتماعی مواظب باشد و توجه کند که گول نخورد. درویشی در سیاست دخالت نمی‌کند ولی درویش آزاد است که در صورتی که با حُسن نیت تصمیم گرفت، آن تصمیم را اجرا کند ولو تصمیم‌ها مختلف باشند که حدیث اِخْتِلَافُ اُمَّتِي رَحْمَةٌ^۱ یکی از موارد صدق آن اینجاست. یعنی اگر از اُمَّت من باشید که خلوص نیت داشته باشید و فعالیت فکری و عملی شما برای خدا باشد، اگر هم اختلاف داشتید، آن اختلاف رحمت است. زیرا اگر با هم با ملایمت صحبت کنید و هر دو، نواقص خود را رفع کنید، چه بسا به یک نظریه‌ی ثالثی رسیده که هر دو آن را قبول داشته باشید. ولی درویشی در سیاست دخالت نمی‌کند برای اینکه سیاست بنا بر حسب مقتضیات اجتماع است که هر روز یک نظریه دارد و نمی‌توان درویشی را در سیاست داخل کرد. مثل اینکه انجمن پزشکان تشکیل شود و شما وقتی می‌خواهید ساختمانی درست کنید، به آنها نامه بنویسید که نظر شما در مورد این ساختمان چیست؟ پزشکان می‌گویند به ما ربطی ندارد یا بالعکس به انجمن مهندسين نامه‌ای بنویسید که فلان بیماری در جامعه شیوع پیدا کرده به نظر شما چه باید کرد؟ آنها می‌گویند به ما ربطی ندارد. درویشی هم یک جنبه‌ی معنوی دارد که به این مسائل ربطی ندارد. فقط درویشی می‌خواهد که درویش‌ها خلوص نیتشان به حدّ اعلا

برسد و هر کاری که می‌کنند برای خدا باشد. مصداق فرمایش ابراهیم علیه السلام باشد که: **إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**^۱ و بگویند: **وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ**.^۲ با این نیت و با اطلاعات کامل از احکام دین اسلام فکر کنند، در مسائل اجتماعی تصمیم بگیرند و دخالت کنند.^۳

در اسلام همانطور که دستور داده‌اند که به ظلم تسلیم نشوید و ظلم هم نکنید، دستور تقیّه هم داده شده است. خودتان نوشته‌اید که با درویش مخالفت می‌کنند و آنها را آزار می‌دهند. لذا این ایام مقتضی تقیّه است، منتها این تقیّه تا آنجاست که درویش‌ها به اشتباه نیفتند. بنابراین من در بیانیه‌ها و دستورالعمل‌هایی که داده‌ام، نوشته‌ام که درویشی در امور سیاسی و اجتماعی دخالت نمی‌کند ولی درویش‌ها آزادند بنا به استدلال و منطق خودشان و بنا به آن منطق دینی که در آنها باید باشد، خودشان در این امور استنباط کنند و برای اینکه دچار اشتباه نشوند من خود شخصاً فعلاً دخالتی در این مسائل نمی‌کنم. برای اینکه من هر نظری بدهم و هر دخالتی بکنم درویش‌ها این تصور را دارند که باید از آن نظر پیروی کنند و حال آنکه من هم مانند همه‌ی

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۲: نماز من و قربانی من و زندگی من و مرگ من برای خدا، آن پروردگار جهانیان است.

۲. سوره انعام، آیه ۷۹: روی به سوی کسی آوردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است.

۳. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۷۷/۶/۱۹ ه. ش.

مردم، جایز الخطا هستیم و لا اقل نمی‌خواهم اگر خدای نکرده خطایی از من سر زد، خطای من در دیگران مؤثر باشد؛ چرا که در مسائل سیاسی و اجتماعی، خطای انسان بر همه تأثیر می‌کند و اما من شخصاً در روزگاری به مسائل سیاسی و اجتماعی می‌پرداختم و مسائل مذهبی را در درون خود و برای شخص خود داشتم و در همان ایام هم در مکتب درویشی و ارادتمند درویشی بودم. لذا در پاسخ کسی که در این مورد از من سؤال کرد، گفتم که من از همان اول که قدرت تمییز پیدا کردم و ممیّز شدم، در مکتب عرفان و درویشی بودم، منتها یک مدّتی شاگرد بودم ولی اینک استاد شده‌ام و بنابراین برای اینکه اشتباهی از جانب من بر دیگران اثر نکند شخصاً فعلاً دخالت نمی‌کنم. ولی درویش‌ها آزادند مثل سایر مردم طبق منطق دینی، در همه‌ی مسائل اگر بخواهند، دخالت کنند.^۱

درویشی در سیاست دخالت نمی‌کند و نظری ندارد ولی درویش بر طبق مقرّرات شرعی و با خلوص نیّت محضاً لله اگر تصمیم بگیرد، تصمیم وی درست است؛ چرا که درویش مانند سایر شهروندان مملکت باید در سرنوشت خود دخالت بکند. به همین جهت نوشته‌ام که راجع به مسائل اجتماعی و سیاسی از من سؤال نکنید چون من راجع به مسائل طریقتی نظر می‌دهم و مسائل اجتماعی بستگی به نظر خود شما دارد.

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۷۷/۱۰/۱۵ ه. ش.

بنابراین درویش نیز مانند هر انسانی باید در جامعه‌ی خود نقشی داشته باشد.^۱

در بیانیه‌ها که منتشر کرده بودم نوشته شده که درویشی در سیاست دخالت نمی‌کند، ولی درویش‌ها آزادند که برحسب تشخیص خودشان (البته تشخیص خالصانه) مخلصاً راهی را انتخاب کنند و فعالیت کنند؛ مانند همه‌ی شهروندان و این هم کاملاً منطقی است. به این معنی که اگر از کانون مهندسان بخواهید که در مسائل طبّی، مثلاً دیابت اظهارنظر کنند، کار بسیار نادرستی است. درویشی هم روش تربیت درون است که باید انجام داد. دخالت در مسائل سیاسی و فعالیت اجتماعی نه تنها منع نشده بلکه گفته شده که با دقت انجام دهند فقط توصیه‌ای که شده است (و در پندصالح هم این مطلب آمده است) که مواظب باشید که آلت دست قرار نگیرید.^۲

و اما در مورد سؤال دخالت در امور سیاسی، تصوّر می‌کنم خودتان اگر قدری فکر کنید و بخواهید بیطرفانه قضاوت نمایید چنین سؤالی را نمی‌کنید. امام زمان فرموده است که در موقع ظهور حضرت، حکومت و قدرت به دست ایشان خواهد رسید. بنابراین در این دوره‌ها ممکن است

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۰/۲/۶ ه. ش.

۲. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۰/۵/۴ ه. ش.

اشخاص مختلفی در سیاست دخالت کنند. بعضی از روی غرض و حکومت‌طلبی این کار را می‌کنند و عده‌ای با حسن‌نیت دخالت می‌کنند. ولی هر کدام نظریات مختلفی دارند؛ چنانکه یکی رژیم سلطنتی را بهتر می‌داند، یکی رژیم مشروطه سلطنتی را و یکی هم رژیم جمهوری را بهتر می‌داند. در میان تمام این مکاتب، اشخاص خالص که با حسن‌نیت تصمیم گرفته‌اند وجود دارد. بنابراین نمی‌توان نظریه‌ی همه‌ی آنها را جمع کرد. شما اگر اعلامیه‌ی هفتم رمضان ۱۴۱۷ را که من نوشته‌ام را بخوانید دلیل دقیق این امر را درمی‌یابید. در آنجا نوشته شده که درویشی در سیاست دخالت نمی‌کند ولی درویش‌ها آزادند برحسب نیت پاک و خالص هر تصمیمی که گرفته‌اند انجام دهند. چون مکتب درویشی برای تربیت معنوی و تربیت اخلاقی است که این تربیت هم با رژیم مشروطه درست است هم با رژیم جمهوری. بنابراین آن قسمت را به تشخیص خودشان واگذار می‌کنیم ولی من اگر در سیاست دخالت بکنم برای پیروان، این توهم حاصل می‌شود که وظیفه‌ی آنها هم اطاعت است و چون اگر من در سیاست اشتباهی بکنم گناه تمام آنها هم که از من تقلید کرده‌اند، بر من است، بنابراین این قسمت را به خود آنان سپرده‌ام. در آن اعلامیه وظایف یک مسلمان واقعی را به سه نوع تقسیم کرده‌ام. وظایف شریعتی که با علماست و در رساله‌ها آمده است. وظایف طریقتی که با طریقت و درویشی است، گروه سوم وظایفی

است که برحسب تفکر شخص باید حل شود؛ یعنی چون جامعه‌ی بشری و قدرت تفکر و عاقله‌ی بشریت رو به تکامل و بزرگی است، به تدریج بسیاری از مسائل را خود باید حل کند و مسئولیت به گردن بگیرد. بنابراین در این قسمت نباید دخالت کرد و این قسمت بستگی به قدرت فکری دارد و شاید خداوند خواسته است به این طریق قوه‌ی تفکر و عاقله‌ی بشریت به کار بیفتد و پیشرفت کند.^۱

مکتب درویشی، در سیاست دخالت نمی‌کند ولی بالاتر از سیاست است. مثل مرد بزرگی که خیلی هم بزرگوار است، او با بچه‌ی هفت هشت ده ساله، هم‌بازی نمی‌شود. درویشی هم با این سیاست‌های دروغ و دغل هم‌بازی و هم‌سر نمی‌شود. مگر گاهی برای مشغولیت، آن پیرمرد کاری کند. ولی گفته شده که درویش‌ها مانند هر شهروند مسلمان، ایرانی و شیعه دارای وظیفه‌ای هستند.^۲

درویشی در سیاست دخالت نمی‌کند؛ برای اینکه این دخالت جزء امور طریقتی نیست، ولی درویش مانند یک شهروند حق دارد برحسب نظر خود دخالت کند. ولی نظرش باید منطبق با شرع و دستورات طریقتی باشد. در آن صورت می‌تواند به ابتکار و فکر خود در امور سیاسی

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۰/۱۲/۲۲ ه. ش.

۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۳ ه. ش.

امروز همه چیز سیاست شده و خوب است که درویشی در سیاست دخالت نمی‌کند (از اوّل اینطوری بوده ولی حالا خوب است که روی این امر تأکید می‌کنیم که درویشی در سیاست دخالت نمی‌کند) البتّه درویش‌ها آزادند هرکاری می‌خواهند بکنند. البتّه نه از آن آزادی که شیطان داشت و از بهشت آمد بیرون. گفتند سجده بکن، نکرد. آزاد بود و می‌گفت آزادی. از بهشت بیرونش کردند. درویش‌ها هم آزادند منتها آزادی مقید به آداب عرفانی شرعی.^۲

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۴/۲/۲۶ ه. ش.

۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۸/۱/۱۳ ه. ش.

حکومت اسلامی و اجرای قوانین شرعی بر حسب زمان و اطاعت از قوانین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

زمان پیغمبر ﷺ و علی علیه السلام و تا حدی زمان شیخین، اینها دوران اسلام بوده، بعد دیگر حکومت اسلامی نبود. هر حکومتی هم که خود را اسلام و اسلامی خوانده، تا حد کم و زیادی اسلامی شدند، ولی حکومت اسلامی کامل فقط در بعد از ظهور حضرت صاحب خواهد بود، ان شاء الله. در سوره‌ی بینه که از سوره‌های آخر قرآن است و در مدینه نازل شده، یعنی وقتی اسلام کامل شده و اساس و اسکلتش را خداوند به مردم معرفی کرده، در آنجا از قول خیلی پیغمبران می‌گوید که ما فقط امر شدیم به اینکه خداوند را بپرستیم و شرک نیاوریم و... یعنی کسی که اینها را رعایت کند و شهادتین هم بگوید مسلمان است. حال اگر مسائل دیگر اسلام را رعایت نکند مسلمانی فاسق است. فاسق غیر از کافر است. کافر یعنی اصلاً مسلمان نیست. فاسق یعنی مسلمانی که یکی از کارها یا یکی از چیزها را نمی‌کند یا قبول ندارد.

در مورد احکام خیلی اختلاف نظر هست. در بعضی از موارد اختلاف از وجوب است تا حرمت؛ یعنی یکی گفته واجب، دیگری گفته حرام است. بنابراین هیچکدام از اینها را نمی‌توانیم بگوییم مسلمان نیستند. نه! مسلمان هستند، اما مسلمانی که به عقیده‌ی ما فاسق

هستند. از زمان هجرت به مدینه تشریح احکام مفصل‌تر و دقیق‌تر شروع شد. در مکه اساس احکام فقط حکم به نماز و کمک مالی به همدیگر بود، برای اینکه در آنجا حکومتی نداشتند، هر چه حاکمان می‌گفتند باید می‌کردند. چون احکامی نداشتند. بنابراین برحسب مقتضیات جامعه این احکام تغییر می‌کند. یکی از مجتهدین، به‌نظرم مرحوم آیت‌الله‌زاده که برادرزاده‌ی مرحوم حاج شیخ عبدالله هم می‌شود یا دیگری، به‌هرجهت مدتی رئیس محکمه‌ی دادگستری محکمه‌ی شرع بود. وی در کتابی نوشته (چون حاکم شرع بوده و این موارد را پیش او می‌آوردند) مثال زده از مواردی که «مهر المتعه» به زن تعلق می‌گیرد و می‌گوید مردی که زنی را عقد می‌کند و اصلاً مهریه را در خود عقد ذکر نمی‌کنند (این کار مانعی ندارد؛ مهر را حاکم تعیین می‌کند) بعد، قبل از عروسی از هم طلاق می‌گیرند، مهر تکلیفش چیست؟ «مهر المتعه» یعنی برحسب قدرت مالی، شوهر باید مبلغی بدهد که البته حاکم تعیین می‌کند. در اخبار هست که اگر ثروتمند است، یک غلام یا یک کنیز یا یک شتر بدهد و... مؤلف کتاب گفته این احکام را که ذکر کرده‌اند به‌عنوان مثال است، نه اینکه حتماً باید این موارد را بدهید. بنابراین اگر این چیزها نبود، می‌توانید تبدیل به طلا کنید. این تغییر در حکم شرع نیست. حکم شرع آن است که در قرآن نوشته که برحسب قدرت مالی مرد، مبلغی تعیین می‌شود و مهریه

می‌دهند. این مثالی بود درباره‌ی زن و شوهری که عقد کرده‌اند، ولی مهر را ذکر نکرده‌اند، قبل از زفاف هم از هم جدا شدند. در مورد دیه هم قرآن فقط گفته: *دِيَةٌ مَسْلَمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهَا*^۱، دیه‌ای باید بدهد، حالا این دیه، نقره داغ باشد یا جبران زیان معنوی باشد یا هر چه، برحسب قانون فرق می‌کند. همانطور که از امام علیه السلام راجع به مهر المَتهه پرسیدند، چیزی فرمودند، در اینجا هم پرسیدند، فرمودند: شتر، گاو، گوسفند و... درهم و دینار بدهید. در آن اوائل که قانون دیه تصویب شده بود، شخصی برای دیه به یک شتر محکوم شده بود. او یک شتر را برده بود به بخش اجرای دادگستری و گفته بود این هم شتر. گفته بودند جا نداریم که شتر نگه‌داریم، گفته بود به من چه؟ شما حکم دادید یک شتر، من هم آوردم. بعد مجبور شدند قانون را عوض کنند. قبل از اینکه قانون عوض شود این کار را می‌شود کرد و این هم مخالف با اسلام نیست. اگر کسی بگوید دیه نباید بدهد، مخالف با اسلام است. ولی در آنجا اسلام گفته دیه بدهد، پس باید بدهد، ولی تعیین آن با دادگاه است. همینطور در مورد بعضی احکام دیگر که تغییر شرع نیست، ولی چون موجبی برایش فراهم نشده می‌توان به طریق دیگری اجرا کرد. ولی اکنون متأسفانه مسائل فنی را سیاسی کرده‌اند که نمی‌شود در موردش حرف زد. مثلاً همین مسائلی که الان مطرح است راجع به

سنگسار و رجم و... طوری شده که نمی‌توان به لحاظ فقهی و حقوقی درباره‌اش حرف زد. نه راجع به این و نه راجع به موضوع دیگری. یک وقت کسی از من پرسید، در واقع بازخواست کرد، که گفته‌اند شما به این چیز معتقد نیستید. گفتم یک وکیل عدلیه یا حقوق‌دان باید قوانین را بشناسد و از آن قوانین به نفع موکلش استفاده کند و نگذارد به او ظلم شود. ولی ممکن است خود او آن قانون را نپسندد مثل الان که قانون مالیات را می‌نویسند و مالیات را از کسی مطالبه می‌کنند، مأمور می‌رود جلوی حجره‌ی تاجر مطالبه‌ی مالیات می‌کند. تاجر که نمی‌تواند بگوید این چه قانون غلطی است؟ می‌گویند غلط یا درست، باید این پول را بدهی. کاری ندارد، منتها بعد که پول را داد و مالیاتش تمام شد، می‌تواند برود بحث کند که این قانون غلط است، بیایید آن را عوض کنیم. بنابراین ما ناچاریم قانون را اجرا کنیم. ولی در مورد فکر ناچار نیستیم که یک‌طور فکر کنیم. در دولت‌های امروزی مجلس قانونگذاری دارند، با آنهاست که فکر کنند، قانونی بگذارند. اگر قانون غلط است، گناه و ثوابش مال آنهاست. ما ناچاریم اطاعت کنیم. مردم ناچارند اطاعت کنند. ولی در همان ضمن که اطاعت می‌کنند می‌توانند اعلام کنند که ما این قانون را نمی‌پسندیم و درست نیست. ولی امروز چون مسائل همه چیز کلاً سیاسی شده، مثل این شده که دو تا طیب، یکی طیب چپی یکی راستی، بگویند برای این کسالت تو باید گنه‌گنه

بدهند، «کینین» بدهند دیگری می‌گوید اگر کینین بدهید می‌میرد. ما نباید بگوییم که چون این آدم از لحاظ سیاسی مثلاً راستی است، حرف او درست است و چون او چپی است، دروغگو است. ربطی به آن ندارد. باید بتوانیم همه‌ی ما، البته غیر از آنهایی که دستمان به آنها نمی‌رسد، خودمان را که می‌توانیم، دستمان می‌رسد، هر بحثی را در قلمرو خودش نگه‌داریم و نگذاریم از حدودش تجاوز کند.^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

نحوه‌ی تفکر غالب و اکثریت مردم در زمینه‌ی غیر علمی خودشان است. البته اگر شما به کشاورزی که عملاً کشاورزی می‌کند، راجع به کشاورزی حرفی بنزید بررسی می‌کند که درست است یا نه؟ یا قبول می‌کند یا نه؟ مثلاً اگر بگویید بادام معمولاً در تیر ماه گل می‌کند می‌گوید: نه، من بادام دارم هیچ بادامی در تیر ماه گل نمی‌کند. همچنین اگر بگویید فلان شخص گفته، باور نمی‌کند. اما در زمینه‌ی دیگری اگر به او حرف بنزید و مثلاً بگویید اگر می‌خواهی از تهران به قم بروی، باید بروی شیراز آنجا هواپیما بنشینی بیایی قم، باور می‌کند. برای اینکه در زمینه‌ی تخصصی او نیست. آن را مثل امر تزینی می‌داند. مثل اینکه فرض کنید می‌خواهید مجسمه‌های تزینی و کوچک، در منزلتان را جابجا کنید، یکی می‌گوید مجسمه را اینجا بگذارید قشنگ‌تر است، اینجا می‌گذارید؛ کاری ندارید، مهم نیست. وقتی پسر شما آن را جای دیگر گذاشت و گفت من دلم می‌خواهد آنجا باشد، شما هم آن را همانجا نگه می‌دارید. در زمینه‌ای که مربوط به شما نیست اهمیت نمی‌دهید. مردم و عوام هم به مسائل اعتقادی اهمیت نمی‌دهند و برای آنها در درجه‌ی چندم است و هر کس هر چیزی

بگویند باور می‌کنند و بعد هم پافشاری کرده می‌گویند نخیر فقط همین است. در حالی که اعتقادات در رأس همه‌ی کارهاست و من باید اول اعتقاد را درست کنم بعد کارهای دیگر را انجام دهم. بسیاری از مخالفت‌ها که اکنون می‌شود از این قبیل است. آن کسی که مخالفت می‌کند می‌گوید این گروه نماز نمی‌خوانند بعد می‌آید می‌بیند نماز می‌خوانند. (من این مثال‌ها را که می‌زنم خود شما هم به آن برخورد کردید، ولاً در زندگی شما هم اگر دقت کنید مثال‌های زیادی هست.) اگر عاقل باشند می‌گویند آن حرف دروغ است. برای اینکه آنچه هست را می‌بینند، ولی عده‌ای می‌گویند نه. مثل اینکه ما در خطبه‌ای که چند بار در روز می‌خوانیم (در مقبره‌ها هم هست) می‌گوییم: «از جهت ظهور و خروج حضرت صاحب الامر و العصر و الزمان» حالا ممکن است عقاید در اینکه «صاحب الامر و العصر و الزمان» کیست و نحوه‌ی ظهور چطوری است مختلف باشد، یکی بگوید: اکنون هست، یکی بگوید: بعد به دنیا می‌آید. ولی در این مسأله بعضی‌ها گفته‌اند اینها به امام زمان معتقد نیستند، بعد که دیدند ما در خطبه این مطلب را می‌گوییم، می‌گویند: نه، درست است که این سخن را می‌گویند ولی به امام زمان معتقد نیستند، نیت آنها اینطور نیست، منظور آنها از صاحب الامر و العصر و الزمان مثلاً فلان شخص است. من گفتم این شخص از لحاظ معنوی باید مقامی نزدیک پیغمبری داشته باشد و نیتم

این است، او می‌گوید نه نیت تو آن است! در زندگی شخصی خود هم مواظب باشید و دقت کنید همه‌ی اینها برای شما اتفاق می‌افتد و یا افتاده است. دو نفر از شیعیان یا به اصطلاح دو مقلّد با هم بحث می‌کردند. اوّلی می‌گفت: مرجع تقلید من خیلی بالا و مهم است، از شیخ طوسی بالاتر است، از کلینی، از حاج آقا حسین بروجردی از حاج ابوالحسن بالاتر است و... دوّمی گوش می‌داد تا اینکه او گفت که اصلاً مرجع تقلید من از امام صادق علیه السلام هم بالاتر است. دوّمی گفت: این چه حرفی است می‌زنی که از امام صادق علیه السلام بالاتر است؟ هر دو گفتند: برویم از خود آقا بپرسیم که مقام او چیست. آمدند پیش آقا. آن شخص یکی یکی گفت شما از شیخ طوسی بالاترید، همه‌اش آقا شکسته‌نفسی می‌کرد، ولی به معنی تصدیق سر تکان می‌داد، تا رسید به آنجا که گفت از امام جعفر صادق علیه السلام هم بالاترید. آقا دیگر عصبانی شد، گفت: خجالت بکش من کجا، امام جعفر صادق علیه السلام کجا؟ و هر دوی آنها را بیرون کرد، بیرون که آمدند بحث ادامه داشت دوّمی به اوّلی گفت دیدی که آقا خودش گفت از امام جعفر صادق علیه السلام پایین‌تر است. اوّلی گفت: بله آقا چنین چیزی گفت ولی آقا نمی‌فهمد!

مرح تقلید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

ما موظف به رعایت احکام شرع هستیم ولی مسائلی که در آنها قواعد اصول مثل قاعده استصحاب و امثال اینها مطرح می‌شود، مربوط به کسانی است که برای درک حکم شرعی کوشش می‌کنند ولی بر ما به‌عنوان مقلد، دانستن آنها لازم نیست. ما بایستی حکم را اجرا کنیم و اما چگونه حکم را اجرا کنیم در این باره از حضرت صادق علیه السلام نقل است که مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُحَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ.^۱ اگر فقیه (یعنی کسی که در راه پیدا کردن حکم شرعی کوشش کرده است) دارای این شرایط بود، عوام از او تقلید کنند، یعنی در اعمال خودشان به او اقتدا کنند در اینکه چگونه نماز بخوانند، چگونه روزه بگیرند و امثال آن. تشخیص این فقیه به عهده‌ی خود شخص گذاشته شده که چه کسی دارای این خصوصیت است. وقتی شخص کوشش کرد و منطبق با کوشش خود عمل کرد و چنین فقیه‌ی را پیدا کرد و هر چه او گفت به آن عمل کرد، دیگر بر او حرجی نیست.^۲

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۸۸.

۲. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۷۸/۷/۲۲ ه. ش.



در مسأله‌ی شریعت و مرجع تقلید هم همینطور است. بعد از اینکه تشخیص دادید از چه کسی تقلید کنید، هر سؤال دیگری هم که داشتید از همان می‌پرسید. به این می‌گویند مرجع تقلید؛ یعنی برای شما مرجعی است که هر وقت بخواهید از مسائل شرعی اطلاعی پیدا کنید از او می‌پرسید. حالا برای یافتن مرجع تقلید، شما از او نمی‌پرسید ولی او خود در کتاب‌ها و روزنامه‌ها می‌گوید که من مثلاً شاگرد فلان کس بودم، الان ببینید در شرح‌حال‌ها و رساله‌ها می‌گویند من شاگرد فلان کس بودم و از او اجازه دارم و او از که و او از که تا می‌رسانند غالباً در ایران به شیخ بهایی یا مجلسی. از آن به بعد را می‌گویند چون در کتاب‌ها هست کمتر می‌نویسند. اما اگر شما مراجعه کردید به مرجع تقلیدی که چنین چیزی نداشت، لازم نیست او را قبول کنید، باید بپرسید تو از کجا فهمیدی که مرجع هستی؟ اگر تشخیص دادید که این مرجع صحیح نیست به یک مرجع دیگر مراجعه می‌کنید که تشخیص این را هم به خود شما واگذار کرده‌اند. اولین راه تشخیص مرجع این است که بدانید این کسی که به او به‌عنوان خبره‌ی کار مراجعه می‌کنید آیا نزد استادی، شاگردی کرده، یا نه؟ اگر چنین چیزی نداشت همان اول او را رد کنید. بعد در همان اندازه‌ی عرفی که می‌توانید بررسی کنید، ببینید آن چهار صفتی را که باید داشته باشد

دارد یا نه؟ اوّل درس خواندن است، درس فقهی که همه صحبت اقوال است نه صحبت دل. صحبت دل در قلمرویی است که اصلاً این حرف‌ها در آن نیست. بنابراین هر کسی را نمی‌شود مرجع دانست؛ هر کسی شالی دور سر می‌پيچد و مثلاً اوّل مداح می‌شود و بعد روضه‌خوان می‌شود، نمی‌شود بروید از او مسائل شرعی بپرسید. اگر به شما کمک کرد که خیلی خوب، اگر نه، حرف او را قبول نکنید. این چند صفت را خصوصاً بررسی کنید: یکی اینکه دروغ نگوید، به مال دنیا بی‌اعتنا باشد، به مقام دنیا بی‌اعتنا باشد، نه اینکه مقامی دارد تنبلی کند، نه! بی‌اعتنا از لحاظ شخصیت خودش. وقتی این صفات را در او دیدید می‌توانید از او تقلید کنید. این صفات در همه‌ی قلمروها هست هم در مسائل عملی، هم در مسائل دینی. در رساله‌ی شریفه *پندصالح* در مبحث شریعت و طریقت نیز ذکر شده است. اینها مسأله‌ی شریعت است، ولی مسأله‌ی طریقت چیز دیگری است.^۱

حقوق مالی و عشریه

زکات لغتاً یعنی پاک کردن ولی عرفاً اصطلاح شده است در زکات مال. چون مقرر شده است که هر کسی از مال خودش بردارد و در راه خداوند به طریقی که فرموده‌اند خرج کند، در واقع مابقی مالش را پاک می‌کند. به این مناسبت اسمش را زکات گذاشتند. از عباداتی که در همه‌ی ادیان می‌باشد صوم است و صلوة. نماز و روزه در همه‌ی ادیان هست. این است که در همه‌ی زبان‌ها، برای صوم و صلوة لغت خاصی دارند؛ ما هم در فارسی می‌گوییم روزه و نماز. ولی زکات به آن معنای عرف شرعی در همه‌ی ادیان به صورت منظم نیست. مثلاً در مسیحیت، دین حضرت مسیح، موردی تحت عنوان زکات نداریم...

جامعیت دین اسلام هم این است که هم به کار دنیا می‌پردازد و برای آن دستوراتی می‌دهد، هم به کار آخرت. هم دستورات اخلاقی دارد، هم زکات مال را واجب کرده است. زکات از اوّل هم مشخص بود. حتی در سوره‌هایی که در مکه نازل شده در صفات مؤمنین می‌فرماید: **وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ**^۱، کسانی که در مال خودشان برای سائل و محروم حقی دارند. اما چقدر؟ نفرموده است. جای دیگری می‌فرماید، باز هم در همان سوره‌های مکی که در مکه نازل شده: **وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ**

حَقُّ مَعْلُومٍ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ^۱، همان معناست منتها فرموده حَقُّ مَعْلُومٍ تا مشخص‌تر کردند. یعنی اینقدر این امر مهم است که مثل اینکه مسلم و معلوم است که این حق را باید بدهد. اما در مدینه که حضرت تشریف آوردند و حکومت تشکیل دادند، مبنای خرج حکومت در واقع از زکات بود. در آنجا غیر از جنبه‌ی اخلاقی و جنبه‌ی ایمانی، صورت یک حکم حکومتی را هم پیدا کرد؛ یعنی در حکومت مثل مالیات که می‌گیرند، زکات را هم می‌گرفتند.

البته آنوقت‌ها اموال رایج عبارت بود از شتر، گاو، گوسفند، یا خرما، کشمش، جو و گندم و پولشان هم فقط سکه‌های طلا و نقره بود. اسکناس بعدها به اصطلاح ساخته شد. این است که در قرآن موارد زکات را نمی‌بینیم فقط مشخص شده است که زکات باید داد. راجع به خمس هم فرموده‌اند که: **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ**.^۲ در مورد خمس فرموده‌اند که آنچه که غنیمت گرفتید که حالا این غنیمت هم بحث دارد، خُمُسَهُ یعنی یک‌پنجم آن را پرداخت کنید. اما خود خمس هم بنابر آیه دو قسمت می‌شود که یک قسمتش به خدا و رسول و امام و ولی وقت که ائمه بودند می‌رسد و یک قسمتش به یتیمان، مساکین و در راه ماندگان به اصطلاح **وَ ابْنِ السَّبِيلِ**.

۱. سوره معارج، آیات ۲۵-۲۴.

۲. سوره انفال، آیه ۴۱.

عشر نصف خمس است. اخباری هست که امام فرمودند در زمان غیبت، سهم خودمان را به مؤمنین، به پیروان خود بخشیدیم. به هر جهت منظور این است که خمس احکام مشخصی دارد، در مورد زکات هم مواردی را فرموده‌اند. این است که اگر ما بخواهیم جزئیات آن را بررسی کنیم بسیار مشکل است. امروز تجار صاحب ثروت‌های عظیمی هستند که نه گاو هست و نه شتر و نه گوسفند و نه کشمش و نه خرما و نه گندم. اما آیا ثروت آنها، تجارت آنها، زکات ندارد؟ ولی آن زارعی که مثلاً گندم دارد زکات باید بدهد؟ نه! هم آنها دارند و هم این زارع. این است که از موارد اجتهاد که مجتهدین مقرر کرده‌اند، این بوده که منظور از طلا و نقره، پول است. بنابراین به پول هم زکات تعلق می‌گیرد. این یک بحث فقهی است که در اینجا با آن کار نداریم.

زکات برای پاکی است. خداوند می‌فرماید که سهم من را بدهید که مابقی مالتان پاک باشد. اما خدا که آن بالا نیست که ما پول را بالا بیندازیم و خدا بگیرد. خدا فرموده است که چه بکنید تا سهم مرا بدهید. کما اینکه وقتی خداوند می‌خواهد توصیه بکند که بیش از زکات هم اگر دستتان می‌رسد کمک بکنید، می‌فرماید: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضَاعًا كَثِيرَةً^۱، کیست که به من قرضی نیکو بدهد تا برایش چند برابر بدهم؟ این آیه را که یهودی‌ها شنیدند گفتند که خدا

فقیر است از ما وام خواسته است. إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ^۱، خدا فقیر است و ما غنی هستیم. بعد باز خداوند فرمود: أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ^۲، خداوند غنی است. شما همگی نسبت به خدا فقیر هستید و او غنی و حمید است.^۳

اما عشریه که بعضی‌ها می‌گویند خلاف شرع است، اینها در واقع با اسم بازی می‌کنند. خمس از احکام شرعی است. خمس را دو قسمت کنیم، هر قسمتش یک عشر می‌شود. خمس یعنی پنج یک. وقتی پنج یک را دو قسمت کنیم، مثلاً صد تومان، پنج یک آن بیست تومان می‌شود و تقسیم بر دو، ده تومان می‌شود و این عشر است. در واقع برای سهولت به جای آنکه بگویند نصف خمس، عشریه گفته‌اند. شرح مفصلی هم درباره‌ی آن در رساله‌ی رفع شبهات نوشته شده که من توصیه کردم بخوانید. این همان وجوه شرعیه است. حال اگر حکومتی همه‌ی کارهایش اسلامی بود، حکومت علی یا حکومت امام حسن بود، این همان خمس و زکات محسوب می‌شود و شخص می‌تواند به همان‌ها بدهد و یا در مواردی که خودش تشخیص می‌دهد خرج کند. ولی چه خودش خرج کند و چه نکند، دولت‌ها معمولاً مالیات

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۱.

۲. سوره فاطر، آیه ۱۵.

۳. برگرفته از شرح مصباح‌الشریعه و مفتاح‌الحقیقه، تاریخ ۱۳۸۰/۱۲/۲ ه. ش.

خودشان را می‌گیرند. اگر دادن آن مالیات از لحاظ شرعی به نیت پرداخت خمس و زکات نباشد، مانند این است که فرض کنید شما خمس و زکاتتان را حساب کنید و بعد مثلاً بقال سر کوچه بگویید خمس و زکات را به من بده، می‌گویید تو چه کاره هستی، لذا به آن کسی که به‌عنوان مأمور گرفتن خمس و زکات شناخته‌اید و صالحش تشخیص داده‌اید، به او بدهید، وگرنه ندهید.

عشریه برای سهولت در محاسبه‌ی خمس و زکات است. شاید همه نتوانند محاسبه کنند. به این علت تشخیص دادند که به این طریق وجوهات شرعیه داده شود. البته چنانکه گفته شد برحسب ضروریات مختلفی که پیدا می‌شود خود فرد هم می‌تواند خرج کند.^۱

۷- در مورد وجوه شرعیه بعضی‌ها سؤال می‌کنند که آیا می‌توانند شخصاً آن را مصرف کنند، و یا شخصاً به کسانی که نیاز دارند ادا کنند. باید توجه به احکام شرعیه‌ی قضیه داشته باشند. اگر به هریک از رساله‌های آقایان علما مراجعه فرمایند، در آنجا موارد مصرف ذکر شده است، ولی لازم نیست که آن وجوه را توسط کسی مصرف کنید. البته اگر خودتان مطمئن باشید که محل مصرف را پیدا کرده‌اید، صحیح است. در آن صورت می‌توانید شخصاً خرج کنید ولی باید توجه

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۷۹/۱/۲۴ ه. ش.

داشته باشید که:

اولاً: این محلّ مصرف برای رفع نیازهای ضروری اشخاص است نه نیازهای تَصْنَعی. و بنابراین ممکن است شما بسیاری از نیازهای واقعاً غیرضروری را ضروری تشخیص بدهید.

ثانیاً: یکی از علل اینکه معمولاً این وجوه توسط بزرگان به مصرف می‌رسد این است که اشخاص بسیاری هستند که در ضروریات زندگی در مانده‌اند ولی بنابه آیهی قرآن از شدّت تَعَفُّف، شما آنها را نمی‌شناسید، و در این صورت آنها محروم می‌شوند. به این جهت است که اگر در یک جا جمع و مصرف شود امکان اینکه این اشخاص هم شناخته شوند، بیشتر است.

ثالثاً: نخواسته‌اند که دهنده و گیرنده‌ی وجوه مقابل بشوند، که خدای نکرده ریا بر دهنده غلبه کند ولو اندکی مُزِد بخواهد. و شخصیت و حیثیت گیرنده هم شکسته نشود. و آلا اگر یقین بدانید که برای مصارف ضروری شخص است و آنها را ترجیح بدهید اگر به اندازه‌ی ضرورت هزینه‌ی ضروری اشخاص نیازمند، به آنها تقدیم کنید و رعایت این مطلب در دهنده و گیرنده هم بشود، اشکالی ندارد.^۱

عشریه در لغت یعنی نصف خمس، عشر نصف خمس است.

خمس از احکام شرعی است. زکات هم از احکام شرعی است؛ زکات فطره هم همینطور. بارها گفته و نوشته شده است که در این قبیل مسائل به رساله یکی از آقایان مراجعی که خود شما تشخیص می‌دهید که بهترین است و ان شاء الله هم که تشخیص شما درست باشد، و از او تقلید می‌کنید، رجوع کنید و در رساله‌اش هر چه نوشته است، همانطور خرج کنید. اگر هم می‌توانید حساب خمس و زکات و زکات فطره را جداگانه و دقیق حساب کنید، خیلی بهتر است و در آن صورت خود شما می‌توانید خرج کنید برای اینکه در همان رسالات نوشته شده که مصرف انفاقات شرعی چیست. ولی اکثر مردم وقت و مجال اینکه این حساب‌ها را بکنند ندارند و در رساله محمدیه آقای نورعلیشاه و نیز در بعضی نوشته‌های آقای سلطان‌علیشاه آمده است که اگر عشر را جدا کنید کافی است. این است که عشریه به این ترتیب جدا می‌شود. اگر بدانید محلّ مصرف آن چیست، می‌توانید خود شما مصرف کنید.

و اما مصرف آن، در گرفتن و خرج کردن آن هم این نظر بود که اسراف نشود و مردم و مؤمنین عادت کنند به اینکه از اسراف دوری کنند و زیاده‌روی در هیچ چیزی نشود و خرج زائد هم نشود بطوری که می‌گویند پس مانده‌های غذاهای شهر نیویورک، خوراک یک میلیون نفر است. یک ظرف غذا می‌آورند و یک تگّه را جدا می‌کند و می‌خورد و یا چای می‌آورند نصفی را می‌خورد و نصفی را دور می‌ریزد

و امثال اینها. در این جامعه پیش‌بینی کرده‌اند که روزی جمعیت کره زمین آنقدر زیاد می‌شود که نباید بگذارند چیزی از بین برود و نباید زیاده‌روی کنند. به این جهت، یک هدف در انفاقات شرعی و خرج آنها، تربیت است. بنابراین وقتی پدری یا مادری می‌نویسد که فلان نزدیک ما، فلان قوم‌وخویش ما و یا حتی همسایه، که همسایه خیلی مهم است، وضع مالی او خوب نیست، چنین و چنان است، اجازه می‌دهید عشریه را به او بدهیم؟ البته این فکر خیلی خوبی است که به فکر بستگان، نزدیکان و همسایگان باشیم و ببینیم اگر یکی از آنها نیازمند است به او کمک کنیم. اما اینکه همه‌ی عشریه خود را به او بدهید، شاید از سر او زیاد باشد. شاید اینطور باشد که پول مفتی به او می‌رسد و ولخرجی می‌کند. نباید او این ولخرجی را بکند. بنابراین، در این مورد نباید گفت که یکسره عشریه‌ات را به او بده. نه! باید به اندازه‌ی ضروریات زندگی او، از عشریه به او بدهید ولی اگر خواست یک ماشین شخصی بخرد یا خواست کامپیوتر بخرد (که حالا کامپیوتر کم‌کم جزء ضروریات می‌شود ولی هنوز نشده است) فعلاً لازم نیست بخرد. هر وقت امکانات برای خود او فراهم شد هر چه می‌خواهد بخرد و این وجه فقط برای ادامه‌ی حیات و زندگی است که بتواند کار کند و پول در بیاورد.^۱

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۲/۱۲/۱۵ ه. ش.



در احکام شرعی در مورد خمس هم گفته می‌شود که خمس دو قسمت می‌شود یعنی دو تا عشر خمس می‌شود. از این دو عشر یکی مخصوص امام هست وقتی امام ظاهر بودند و به ایشان دسترسی داشتیم به امام باید تسلیم بشود و ایشان هر مصرفی که خودشان خواستند بکنند و نصف دیگر مربوط به بیت‌المال می‌شود که خرج آن بکنند. درباره‌ی این حکم در زمان ظهور امام هیچ اختلافی بین شیعه و فقهای شیعه نبود، اما بعد از غیبت امام این بحث شد که این پول را باید چه بکنند؟

چون باید وجوهات شرعی را به امام معصوم بدهند. یک دسته از فقها گفتند که این پول را باید زیر خاک کنند (گنج) البته آن زمان‌ها پول که اسکناس نبود، حالا اگر اسکناس را زیر خاک کنند می‌پوسد. چون پول رایج، سکه بود، سکه‌ی طلا بود، می‌گفتند باید زیر خاک کنند. وقتی امام زمان ظاهر شدند خودشان می‌دانند که کجاها برایشان ذخیره هست برمی‌دارند. البته از شدت وسواس و دقت در اجرای حکم چنین نظریه‌ای می‌گفتند و الا در دوران امروز ما می‌توانیم بگوییم نظریه‌ی چندان منطقی‌ای نیست، کما اینکه امروز دیگر کسی از فقها چنین نظریه‌ای ندارد. در فقه هم برحسب زمان، نظریات مختلف پیدا می‌شود. عده‌ای دیگر از فقها می‌گویند باید این مبلغ یا آن عشر را جدا

کرد. البته این عشری است که به امام داده می‌شود و الاً عشر مربوط به مصارف عمومی را باید مصرف کرد. این گروه فقها می‌گویند کسی که سهم امام را بدهکار است بعد از مرگش باید آن پول را به دیگری بدهد و آن دیگری آن پول را نگه‌دارد. اگر امام در زمان او ظاهر شد خدمتشان تقدیم کند و اگر نه باز او هم به دیگری بدهد. یک گروه سوّم هم می‌گویند که امام فرموده‌اند که در زمان غیبت ما سهم خودمان را به شیعیان بخشیدیم؛ یعنی هر اختیاری من در مورد آن دارم، شیعیان هم دارند. عده‌ای هم اینطور معتقدند ولی در بین آنهايي که معتقدند که باید اینها را برای امام نگه‌داشت وقف به کمکشان می‌آید؛ به این معنی که اگر خودشان بخواهند نگه‌دارند، چطوری باید نگه‌دارند؟ چه کار کنند؟ کسی چه می‌داند تا کی زنده است و کی خواهد مرد؟ بهتر این است که آنچه بدهکاری دارد، غیر از آن عشر بدهکاری، سهم امام را وقف کند، متولی تعیین کند تا آن متولی وقف را اداره کند تا زمان حضور امام که به امام زمان برساند. اما خود وقف یعنی حبس مال. حبس مال هم عبارت از این نیست که فرض کنید که اگر مال رایج سکه‌ی طلاست آن را انبار کند. از آن طرف، دستورالعملی است که فرموده‌اند کسی که مایملکی دارد باید آن را به کار بیندازد که همه‌ی جامعه‌ی مسلمین از آن بهره ببرند. بهترین طریق برای نگه‌داشتن آن سهم، این است که اموالی در عوضش خریده بشود. این در واقع، بین

دو نظریه مذکور است، یعنی ضمن اینکه بنا به نظر بعضی‌ها حضرت فرموده‌اند که این قسمت را به شیعیان بخشیدیم، یعنی شیعیان اختیار این مال را دارند، برحسب این اختیار، اختیار مالی را می‌گیرند و وقف می‌کنند که این مال تا زمان امام بماند. البته در این صورت هم باید فرض کند به نمایندگی از امام این کار را می‌کند. لذا باید مصارفی را برای این وقف برقرار کند که اگر امام ظاهر بودند آن مصارف را انجام می‌دادند؛ یعنی مصارف خیریه یا مصارف فرهنگی و یا مصارف عام المنفعه.

ولی راجع به عشریه‌ی مال اولاً خیلی‌ها از من پرسیدند که ما خودمان مصرف کنیم؟ گفتم اگر طریق مصرف کردن را بدانید و یا به کتب فقهی رساله‌های آقایان مراجعه کرده‌اید، خودتان هم مصرف کنید هیچ ایرادی ندارد. اما بعضی‌ها پرسیدند که فلان کس یا فلان خانواده سخت نیازمند است اجازه می‌دهید که این وجوه شرعی و این بدهکاری شرعی که دارم به آن خانواده بدهم؟ من جواب دادم که همه‌ی عشریه‌تان را نمی‌توانید بدهید. ولی هر چه نیاز دارد می‌توانید به او بدهید. جهتش هم این است که ممکن است عشریه‌ای که می‌دهید از نیاز ضروری او بیشتر باشد و مازاد آن نیاز را به تجمل برگزار کند. حالا اگر خودش داشته باشد، چون شرعاً مال خودش هست، مانعی ندارد ولی تجمل به خصوص در این دوران امروز صحیح نیست. این است که

من خواهش کردم و گفتم که اگر نیاز ضروری دارد به اندازه‌ی نیاز ضروریش به او بدهید.

البته ما نیز در اینجا از مازادی که از عشریه بماند وقف کردیم. منتها من چون خودم از حقّ خودم حق دارم که بگذرم، اما از حقّ نسل‌های بعدی که نمی‌توانم بگذرم، خودم حق‌الوکاله یا حقّ تولیتش را به جای ده درصد، پنج درصد قرار دادم و شخصاً هم در تمام این مدّت هیچ برداشتی از آن نکردم. این از لحاظ احتیاط شرعی است، برای اینکه من می‌توانستم که درآمد همه‌ی این مال را که وقف کردم اگر مصارف شرعی برایش پیدا می‌شد مصرف می‌کردم، حالا که مصرف نکردم دلم نمی‌آید که از نگاه‌داشتنش مزد بگیرم با اینکه از این جهت مانعی ندارد. چون ما در این باره بحثی در فقه و بحثی در عرفان داریم.^۱



می‌گویند که عشریه بدعت است. بدعت یعنی چه؟ اگر یک لغت جدید برای موضوعی آورده شود، اسمش بدعت می‌شود؟ مثلاً ما پیشتر در امور اقتصادی سوبسید می‌گفتیم که لفظی فرنگی است حالا می‌گویند یارانه. آیا اگر کسی بگوید یارانه، بدعت است؟ بدعت در شرع حرام است و آن چیزی است که در شرع نیست و در شرع بگذارند. ولی عشریه چیز تازه‌ای نیست، آنوقت‌ها می‌گفتیم مثلاً رادیو و تلویزیون،

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی در بیدخت، تاریخ ۱۳۸۳/۶/۱ ه. ش.

حالا می‌گوییم صدا و سیما. اگر کسی بگوید صدا و سیما، بدعت است و گناه دارد؟ لغتش جدید است. عشریه هم در لغت همان نصف خمس است. خمس یعنی چه؟ یعنی یک پنجم یا بیست درصد. عشر یعنی ده درصد، نصف آن. به جای اینکه بگویند نصف خمس، می‌گویند عشر. و اما راجع به معنایش حضرت سلطان علیشاه، حضرت نورعلیشاه و حضرت صالح علیشاه و بعداً حضرت رضاعلیشاه در رساله رفع شبهات این مسأله را خیلی روشن کردند. بنابراین کسی که راجع به این امر سؤالی دارد اول آن رساله را بخواند ببیند که مشکلیش رفع می‌شود یا نه و اگر رفع نشد آنوقت سؤال کند.

در نحوه‌ی خرج کردن و مصرف وجوه شرعیه، در درجه اول به عهده‌ی خود شخص است، منتها چون مصرف و اخذش انفرادی است؛ یعنی هرکسی خودش می‌داند چه مالی دارد و چه درآمدی دارد، روشن است که خودش می‌تواند حساب کند. اما در مورد مصرف آن، برای خودش نیست که از این جیب بردارد و در آن جیب بگذارد، مصرفش برای دیگری است. بنابراین باید بداند این کسی که این عشریه را من به او می‌دهم، جزء مواردی است که شرع گفته به او بدهید یا نه؟ ساده‌ترین نمونه‌ی آن، اینکه شما مثلاً در خیابان گدای مفلوکی را می‌بینید که معلول هم هست، دلتان می‌سوزد، یک مبلغی به او می‌دهید. همان شب یا فردا شب می‌بینید روزنامه نوشته که یک نفر

گدا مرحوم شد در حالی که چند میلیون تومان در جیب‌هایش بوده است. بنابراین اگر شما به اینطور شخصی از عشریه وجهی داده باشید آن پرداخت، قبول نیست و از نو باید آن وجه را پرداخت کنید. این است که چون همه‌ی مردم از حال هم و از حال جامعه خبر ندارند رسم شده است که این وجه را به بزرگشان می‌دهند که او امکان تحقیق و امکان کسب اطلاعاتی را دارد که چه کسانی از مورد مصرفش هستند. این است که به او می‌دهند. نه اینکه باید به او بدهند. در واقع او به وکالت از ایشان باید مصرف کند. پس اینکه رسم شده عشریه را بدهند، در واقع می‌خواهند مسئولیت را از روی گردن خودشان بردارند و به گردن کسی دیگر بگذارند که از این قبیل مسئولیت‌ها بر گردن از مو باریکترش فراوان است.

بنابراین اگر خودتان مصرف بجا کنید خیلی راحت‌تر است و از شما متشکر می‌شویم که خودتان خرج کنید. زحمت این وکالت را ندهید ولی اگر هم دادید وظیفه وکیل این است که به وکالت از شما خرج کند. مصارفش را در رساله‌های فقهی آقایان (که تقریباً همه‌ی رساله‌ها مثل هم است) بخوانید، و اگر امکان تشخیص برایتان بود خودتان خرج کنید. مثلاً یکی نوشته بود آیا من عشریه‌ی خودم را می‌توانم به این انجمن‌هایی که تشکیل می‌شود بدهم؟ ظاهراً اینها اساسنامه‌ای دارند که خیلی خوب است ولی به صرف کاغذ و اساسنامه

نمی‌شود اعتماد کرد. در همه جای دنیا می‌گویند در مملکت ما دموکراسی است، ولی این هم وضع دنیاست که می‌بینید! همه‌ی ملت‌ها می‌گویند ما از همه بهتریم و از همه خوشبخت‌تریم! ولی آیا چنین است؟ این است که خود شخص باید به این جمعیت‌ها مطمئن باشد. اگر مطمئن بود که وجوه الهی در آنجا به مصارف صحیح می‌رسد، می‌شود داد، وَاَلَّا نَهْ!

عشریه که گفته‌اند در واقع ساده کردن خمس و زکات است و آن را به صورت ساده درآورده‌اند. آقای نورعلیشاه مرقوم فرموده‌اند امتحان شده عشریه که می‌دهید مُغنی از خمس و زکات است؛ یعنی دیگر خیالتان راحت است که خمس و زکات را داده‌اید.

فقها می‌گویند اگر از محلّ واجبات شرعیه خرجی کردید و بعد معلوم شد که آن خرج بجا نبوده، باید دوباره آن مبلغ را پرداخت کنید. مثل اینکه گدایی را کنار کوچه‌تان می‌بینید، دلتان می‌سوزد، چیزی به او کمک می‌کنید ولی بعداً معلوم می‌شود که وی فرد ثروتمندی بوده است. بعضی‌ها می‌گویند اصلاً کمک نکنید که به قول کمونیست‌ها انقلاب را به تأخیر می‌اندازید. نه ما می‌گوییم اگر می‌خواهید کمک کنید، بکنید ولی این کار مستحب است. این کار اضافه بر آن است که

خدا واجب کرده است. خدا وقتی می‌گوید مثلاً باید هزار تومان خرج کنید، هزار تومان را همانطوری که او گفته باید خرج کنید، بیشترش اگر دلتان سوخت می‌توانید خرج کنید، مانعی ندارد، آن مابقی مال خودتان است. چون اینطوری گفته‌اند خیلی‌ها برای اینکه خیالشان راحت بشود می‌گویند من که نمی‌دانم این پولی که می‌دهم به این شخص که ظاهراً مستحق است آیا واقعاً هست اینکه من نمی‌دانم این پولی که به اینجا می‌دهم این برای ترویج اسلام است یا نیست. چون من نمی‌دانم، به کسی که به نظر من او می‌داند می‌دهم که او از طرف من خرج کند. در این صورت اگر او هم اشتباه کرد دیگر شما گناه ندارید. این است که علما هم در این موارد قبول می‌کنند که این مبلغ را به ایشان بدهند که خرج کنند البته نکاتی هم در این باره هست که چندان صحیح نیست. یکی می‌گفت رفتم پیش یکی از این آقایان دیدم یک صدتومنی می‌داد به آن آقا، آن آقا پس می‌داد، که یک ساعت این می‌داد، دیگری پس می‌داد. اینطور نباید باشد. نیت واقعی‌تان باید این باشد این مبلغی که می‌دهید، بدهکار به خدا هستید. طلبکار نیستید، بدهکار به خدا هستید. دارید بدهی‌تان را می‌دهید. البته آن کسی که می‌گیرد، چه خودتان خرج کنید چه دیگری، آن شخص هم افتخار می‌کند که من از طرف خداوند دارم می‌گیرم. پس اگر می‌توانید خودتان مصارفش را پیدا کنید، بسیار خوب است، خودتان خرج کنید.

مسأله‌ی دیگر این است که در این مصرف کردن نباید تابع عواطف و احساساتی خارج از حد شوید مثلاً فرزندان گریه می‌کند که پدر رفیقم او را به مسافرت و گردش برده، من هم دلم می‌خواهد. دلتان می‌سوزد خرج سفر اروپای او را می‌دهید. این قبول نیست. اگر بدهید خیلی هم خوب است. منتها از این حساب وجوهات شرعیه، نه! آن کسی که می‌خواهد بچه‌ی شش هفت ساله‌اش را مدرسه بگذارد و رفته مدرسه، می‌گویند اینقدر پول بده و ندارد، مسلماً این مقدار واجب‌تر از این سفر اروپای فرزندان است. عواطف خوب است ولی عواطف را در اینجا رعایت کردید، مثل اینکه فرض بفرمایید دواى تلخی می‌دهند که به بچه‌تان بدهید. بچه تب دارد و این دوا را باید مثلاً هر شش، هفت ساعت یک‌بار به او بدهید، می‌چشید می‌بینید تلخ است. بچه هم هربار که می‌خورد گریه می‌کند و می‌گوید تلخ است. دلتان می‌سوزد. آیا اگر دوا را به او ندهید، کار خوبی است؟ نه! در این دستوری که برای درمان این بیماری است عواطف را داخل نکنید. البته برای مطبوع کردنش عواطف را داخل کنید که این دوا را مثلاً با یک شیرینی توأم کنید و به او بدهید.^۱



در زمان ائمه هم آنهایی که شیعیان خالص بودند وجوهاتشان را

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۴/۹/۱۶ ه. ش.

خدمت امام می‌دادند. بعد از غیبت امام هم رسم بود که وجوهشان را بدهند به کسانی که خودشان را به نحوی نایب امام می‌دانند. ولی از جهت دینی، در مورد مصرف، همه‌ی مؤمنین از این حیث نایب امام تلقی می‌شوند. مصارف وجوهات شرعی، خمس و زکات، عشریه که خلاصه‌ی آنهاست، اگر در رساله‌های آقایان مطالعه بکنید و طبق آن خودتان پرداخت کنید، خیلی بهتر است؛ یعنی زحمت ما هم کم می‌شود و خیلی خوب است. اما اینکه همه به مرجعشان پرداخت می‌کنند، حالا یا مرجع شریعتی یا طریقتی، برای این است که در واقع می‌گویند ما نمی‌دانیم به چه اشخاصی می‌توان پرداخت کرد. به معلّم می‌شود داد؟ به شهرداری می‌شود داد؟ به اشخاص نیازمند می‌شود داد؟ چه نیازهایی؟ چون ما نمی‌دانیم به نماینده می‌دهیم، به کس دیگری که از طرف ما مصرف بکند. بنابراین اگر کسی که مطمئن بودید موردی از موارد پرداخت عشریه است، می‌توانید و بلکه بهتر است خودتان به او بدهید. منتها بعداً اگر فهمیدید که این شخصی که به او دادید به اصطلاح حائز شرایط نبوده است (چون فقط مستمندان نیستند) آن پرداخت حساب نمی‌شود. باید خودتان از نو پرداخت کنید. بنابراین اگر کسی را کاملاً می‌شناسید و می‌دانید که نیازمند است ولی از تنبلی است که در خانه نشسته و نمی‌رود کار کند، با اینکه وضع مالی او خوب نیست، حق ندارید به او بدهید، چون او نباید بیکار باشد. وجوه شرعی

به منزله‌ی بیمه‌ی بیکاری نیست. ولی آنجایی که تشخیص می‌دهید اگر خودتان پردازید، خیلی هم خوب است، هیچ نگرانی هم ندارد. البته در پرداخت وجوهات شرعی که مقرر فرمودند و همچنین موارد مصرفش، یک هدف کلی هم در نظر گرفته شده که منافع جامعه‌ی مسلمین در آن است. مثلاً اگر یک نفر معتاد که نباید معتاد باشد و ما اعتیاد را حرام می‌دانیم و آن را تحریم کرده‌ایم، به واسطه‌ی عدم داشتن شغل بیکار می‌گردد، و مالی ندارد، به او نمی‌توانید بدهید. مگر اینکه بخواهید به قصد درمانش بدهید. اگر او درمان بخواهد خیلی بیش از این هم می‌شود به او داد که مشکلش را درمان کند. ولی به معتادی که درمان نکرده و نمی‌خواهد درمان کند، نمی‌شود داد.

اما به اصطلاح، دین وجوه شرعی در خانواده به عهده‌ی مرد است. اگر زن و مرد زندگی مشترکی دارند و از اول قرارشان بر این بوده که زن کار کند و درآمدش را خرج منزل کند یا اینکه مثلاً کارمند اداره است یا اموالی دارد، خلاصه درآمد دارد و آنها را خرج منزل می‌کند، در این صورت بر او واجب است که دین خود را ادا کند. اما اگر بر این قرار نبود، مال زن جداگانه است. هر مردی به‌عنوان خانواده نه، ولی به‌عنوان شخص خودش، مثل یک شخص مستقل جداگانه‌ای که ملک دارد، درآمد دارد، از آن درآمد باید دین شرعی را پرداخت کند، زن هم همینطور؛ ولی نه از درآمد خانواده. درآمد خانواده، هزینه‌ی خانواده و

مالیات و وجوهات شرعی که بر درآمد خانواده تعلق می‌گیرد به عهده‌ی شوهر است. منتها اگر زن می‌داند که شوهرش نمی‌پردازد، باز هم به عهده‌ی او نیست. ولی باید شوهرش را نصیحت کند و بگوید که این پول را من قبول نمی‌کنم، یا از آن پول مقدار دین را بردارید، جدا بگذارید از طرف او، مابقی را خرج کنید. اما کسانی که این هزینه را در زمان خودش می‌دهند بعد از مرگشان دیگر دینی بر مالشان تعلق نمی‌گیرد.

روزه و خمس و زکات، خلع است و نماز لُبَس است. انسان از چیزی که مال خودش است و جزء وجود خودش می‌داند، به میل و اراده‌ی خودش دور می‌اندازد، خلع می‌کند. البته مثل مشهوری است که می‌گویند روغن ریخته وقف مسجد است، نه! مالی باید باشد که به دست خودتان بدهید. وَاَلَا مالی که تلف شده، اگر بگویید این بابت وجوه شرعیه‌ای است که خداوند از من طلبکار بود، درست نیست. باید به میل خودتان وجوه شرعیه را بدهید. نماز، لُبَس است یعنی یک چیز جدیدی بر روحیه‌ی انسان اضافه می‌شود. این عبادات اگر هر کدام دقیق و صحیح انجام بشود حالات مختلف انسان را متعادل می‌سازد.^۱

در دیون شرعیه، مصرف آن فقط برای نیازمندان و مستمندان

نیست. همه‌ی مصارفی که برای امر الهی است جزء دیون شرعی حساب می‌شود. فرض کنید مجلسی که برای خدا و یاد خدا تشکیل می‌شود، صاحب‌خانه کیست؟ خداوند است. هزینه‌ی آن محل را خدا باید بدهد. خدا از کجا بدهد؟ از همین دیونی که ما داریم. ما مدیون هستیم و باید بدهیم. بنابراین می‌بینید یکی از مصارف دیون شرعی همین هزینه‌ها است. اینها را چه کسی باید تشخیص بدهد؟ یکی می‌گوید باید در اینجا فرش چنین بگسترانیم. دیگری می‌گوید در همان اتاق گلی و روی همان فرشی که بنشینند یک چراغ کافی است. تشخیص آن به عهده‌ی کسانی است که اهل تشخیص هستند و این وظایف را دارند. فرض کنید در حسینیه گرما زیاد است، کولر می‌گذارند. خرج این را خدا باید بدهد. ما اینجا برای خدا می‌آییم و الا در خانه‌ی ما کولر بهتری هست. آن خرجی که خدا باید بدهد از دیونی است که ما می‌پردازیم. یکی از اینها برای حفظ عدالت است تا به قول حافظ:

«گدا غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند». این را به چه کسی سپرده؟ چه کسی می‌تواند؟ این را هم به خود افراد بشر سپرده است. خود او اینها را آفریده و خود او می‌گوید فکر کنید. که تفاوت شما با حیوانات دیگری که آفریدم و مقرر کردم که همه‌ی آنها مُسَخَّر شما باشند، چیست. نگاه کنید به شما چیزی داده‌ام که به آنها نداده‌ام و همان موجب شده که شما بر همه‌ی جهان مسلط باشید. آن چیست؟ آن فکر

است که در پند‌صالح هم نوشته‌اند فکر پایان‌بین. فکر کنید ببینید که هستید؟

موارد مصرف وجوه شرعیه، عشریه‌ای که می‌پردازید، در همه‌ی رساله‌ها نوشته شده است. باید رساله‌ی آن مجتهدی را که با همان امکان تحقیق که دارید، تحقیق کردید، دیدید خوب است، بخوانید و بر طبق آن عمل کنید. دیده‌اید که خیلی وسواس می‌شود در آن داشت که آیا این مصرفی که من می‌کنم درست است یا درست نیست؟ آدم وسواس دارد آیا به خانواده‌ی فلان کس که زندانی است، کمک کنم یا نه؟ یکی می‌گوید بله کمک کن، دیگری می‌گوید اگر کمک کنی دیگران هم از زندان نمی‌ترسند و می‌گویند خرج که می‌دهند این است که دچار مشکل می‌شوی. یکی خرج زندگی ندارد، ولی بچه‌هایش را به برزیل فرستاده است و کنار خیابان می‌نشیند و می‌گوید برای خرج بچه‌هایم کمک کنید. راست هم می‌گوید خرج آنها را ندارد ولی آیا باید به او کمک کرد یا نه؟ از این قبیل خیلی هست. بعضی که این وسواس را دارند و ناراحت هستند که نمی‌دانند چه کار کنند می‌گویند ما خود نمی‌دانیم به یکی نیابت می‌دهیم که به هر کس می‌داند بدهد، این است که می‌آیند و عشریه‌ی خود را می‌پردازند. این در واقع وکالتی است که به ما می‌دهند تا ما در محلّ مصرف آن خرج کنیم. خیلی خوشحال می‌شوم که این مبلغ را به ما ندهید، خود شما خرج

کنید یا به هر که می‌خواهید وکالت دهید که هم او از شما خوشحال بشود و هم از گردن شما مسئولیت برداشته شود. این است که این قسمت پرداخت به دیگران از جانب شما واجب نیست. و این در واقع برای این است که مسئولیت سنگینی را که احساس می‌کنید از گردن بردارید.^۱

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۵/۷ ه. ش.

حجاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در جلسات فقری رعایت حجاب اسلامی (جدا بودن محل جلوس خواهران از برادران رعایت شود) گرچه این دستور در همه جا در جلسات شخصی و خصوصی هم باید رعایت شود، متعهداً رعایت آن در جلسات فقری از اوجب واجبات است.^۱

در نشست‌هایی که به‌عنوان مجلس فقری تشکیل می‌شود ولو با عده‌ی معدودی که احیاناً ممکن است محارم یکدیگر باشند، باید رعایت حجاب شرعی به عمل آمده و محلّ جلوس خواهران و برادران مجزاً باشد.^۲

حجاب زنان، واجب است و همیشه این امر توصیه شده است و حتی همین مسأله‌ی رعایت و حفظ حجاب در موقع نماز که برای زن واجب است (ولو در اتاق خلوتی باشد و هیچکس در اتاق نباشد) خود نشان‌دهنده‌ی اهمّیت حجاب و واجب بودن آن می‌باشد و البته مکرراً

۱. برگرفته از بند دهم بیانیه‌ی تاریخ ۱۳۷۵/۱۲/۱۹ ه. ش.

۲. برگرفته از بند پنجم بیانیه‌ی تاریخ ۱۳۷۶/۷/۱ ه. ش.

این مسأله تذکر داده شده است.^۱

در مورد رعایت حجاب اسلامی زنان که شرط لازم عفت فردی و اجتماعی است و همچنین رعایت تقوا در مردان، دقت فراوان بنمایید.^۲

راجع به حجاب سؤال کرده بودید و درباره‌ی روابط خانوادگی تان، البته این نظریه‌ی شما که باید حجاب اسلامی رعایت شود صحیح می‌باشد، ولی حجاب اسلامی فقط منحصر به چادر نیست و البته بهترین طریق حجاب اسلامی چادر می‌باشد. بنابراین از این حیث با خانمتان به توافق برسید و هر دو به نحوی رفتار کنید که هم مطابق با شرع انور باشد و هم مطابق با تمایل هر دو نفر.^۳

بانوان محترم با عفت و پاکدامنی و دیانت و پرهیزکاری و وفاداری به پیمان زناشویی و اقدام به وظایف مهم مدیریت خانواده و همسررداری و صبر و تحمل در برابر مشکلات زندگی در استحکام نهاد مقدس خانواده بکوشند و رعایت حجاب اسلامی که در زندگی همه‌ی

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۷۶/۶/۱۸ ه. ش.

۲. برگرفته از بند اول بیانیه‌ی تاریخ ۱۳۷۵/۱۰/۲۸ ه. ش.

۳. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۷۶/۶/۱۰ ه. ش.

افراد جامعه بسیار مؤثر است را مورد عمل قرار دهند و مسئولیت پرورش و سازندگی نسل آینده را که به عهده‌ی آنان است، عزت و افتخار دانسته و آن را موجب تقرب به خدا بدانند.^۱

همانطور که در اولین اعلامیه آمده، و در موقعیت‌های گوناگون برای خواهران ایمانی تأکید شده است، رعایت حجاب خانم‌ها توصیه می‌گردد و هر نظر و عمل که با این دستور صریح منافات داشته باشد، مورد قبول نخواهد بود.^۲

درباره‌ی مسأله‌ی حجاب هم چند بار در جلسات عمومی فقری بحث شده است. شاید منظور عمده از حجاب آن است که به هیچ وجه تحریک جنسی در جامعه (جز در موارد جایز و شرعی) وجود نداشته باشد. و به همین دلیل است آنچه روانکاوان می‌گویند که رؤیت بدن زن برای مرد تحریک‌آمیز است ولی دیدن بدن مرد برای زن آن حالت تحریک‌آمیز را کمتر دارد و به این جهت خداوند برای هر دو حجاب‌هایی را دستور داده. و آن حجاب‌هایی را که در موارد خاص مقرر کرده برای این است که در سایر موارد عادت کنند؛ مثلاً فرموده است که در موقع نماز هم (ولو هیچکس نباشد) باید این حجاب را رعایت

۱. برگرفته از بند هشتم بیانیه‌ی تاریخ ۱۳۸۱/۱۲/۲۹ ه. ش.

۲. برگرفته از بیانیه‌ی تاریخ ۱۳۸۲/۸/۴ ه. ش.

کنید. کما اینکه وقتی بخواهید نماز بخوانید باید موها پوشیده باشد و حجابی که در بیرون دارید داشته باشید.

حجاب همان حجابی است که در قرآن ذکر شده و حتی در مورد حج گفته‌اند تمام قوس صورت زن باید پیدا باشد؛ که اگر قوس صورت پیدا نباشد و نقاب بیوشد، حج درست نیست و باطل است.^۱

فقط بدانید که حجاب برای آرامش روحی و فکری خود شخص و آنهایی است که او را می‌بینند. این هدف عمده‌اش است ولی نه اینکه بگویید عفت به این حجاب نیست و به کلی بی‌رعایت باشید، نه! حجاب را باید رعایت کنید، حجاب شرعی را و حداقل حجابی که گفته‌اند. اما حکمت آن همان است.^۲

سؤالی راجع به حجاب شده. البته امروز این مسأله خیلی زیر ذره‌بین گذاشته شده اگر یک موی شما بیرون باشد هزار جار و جنجال دارد حتی بیشتر از آنکه یکی مریض شود و یا داخل گودالی بیفتد و پایش بشکند و او را ببرند بیمارستان. آن یک موی شما مهم‌تر از این شده. حالا ببینید اینها چیزهایی عمومی است. اما مسأله‌ی حجاب را از چند نظر باید نگاه کنید یکی از جهت آداب و رسوم، در فیلم‌ها و سینما

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۲/۲۲ ه. ش.
۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۲/۱۱ ه. ش.

و تئاتر و غیره، در فرنگستان خیلی آزادند ولی همانها آیا وقتی می‌خواهند پیش بزرگتری بیایند که احترام او را دارند همانطوری می‌آیند؟ نه! حتماً لباسی، پوششی، محض احترام می‌گذارند. یا وقتی می‌خواهند بروند کلیسا، همانطوری می‌روند؟ من مدتی که در پاریس بودم بعضی روزها کلیسا می‌رفتم، خیلی تفاوت داشت. شما خودتان در تابستان به‌خصوص که هوا گرم می‌شود در خانه جلوی بچه‌ها و حتی جلوی شوهر و برادر و یا پدرتان که مَحْرَمند یک‌طور لباس می‌پوشید، ولی اگر کسی از در بیاید، فوری لباسی کامل‌تر می‌پوشید. این یک جنبه‌ی حجاب است، جنبه‌ی احترام است. کمالینکه گفته‌اند چادر حجاب احترام‌آمیز است. مثل این عبا که من اگر عبا را هم بردارم لباس دارم، ولی عبا به احترام اهمّیت مجلس و اهمّیت معنوی حاضرین است. این یک جنبه از لحاظ رعایت آداب و رسوم است.

بعد هم به جای اینکه دعوا و داد بیداد با دختر جوان خود بکنید، او را متوجّه کنید که روزگاری تو همسن من خواهی شد و مثل من می‌شوی و همین عقیده را خواهی داشت برای اینکه من هم که جوان بودم مثل تو اینطور بودم ولی حالا اینطور شدم و روزگار به من درس داده است. سخت‌گیری و فشار هم مضر است. باید به جوان و هر کس دیگری فهماند تا متوجّه بشود. شاعر می‌گوید:

پری رو تاب مستوری ندارد

در ار بندی سر از روزن برآرد

پس این فشار و حاکمیت نشان دادن مفید نیست. به علاوه خدایی که آدم و حوا را پس از ارتکاب خطا بخشید، خدایی که خودتان ببینید چه‌ها را می‌بخشد، اکنون نیز ان شاء الله می‌بخشد و کمک می‌کند که خود شخص متوجه شود و آن حاکم درونی به او بگوید و یک مقداری هم عکس‌العمل خارجی کمک می‌کند.^۱

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۸/۳/۲۹ ه. ش.

فهرست جزوات قبل

شماره جزوه	عنوان	قیمت (تومان)
اول	گفتارهای عرفانی (قسمت اول)	۱۰۰۰
دوم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم)	۱۰۰۰
سوم	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم)	۱۰۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۵۰۰
چهارم	گفت و گوهای عرفانی (متن ۶ مصاحبه)	۵۰۰
پنجم	مکاتیب عرفانی (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	۵۰۰
ششم	استخاره (همراه با سی‌دی صوتی)	۵۰۰
هفتم	مقدمه روز جهانی درویش	۵۰۰
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۸)	-
هشتم	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	۵۰۰
نهم	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم)	۵۰۰
دهم	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم)	۵۰۰
یازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم)	۵۰۰
دوازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)	۵۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۲۰۰
سیزدهم	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	۲۰۰
چهاردهم	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	۲۰۰
پانزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم)	۲۰۰
شانزدهم	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	۲۰۰
هفدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم)	۲۰۰
هیجدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم)	۲۰۰
نوزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم)	۲۰۰
بیستم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم)	۲۰۰
بیست و یکم	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم)	۲۰۰
بیست و دوم	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت اول)	۲۰۰
بیست و سوم	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت اول)	۲۰۰
بیست و چهارم	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت اول)	۲۰۰

۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوّم)	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	بیست و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم)	بیست و نهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم)	بیست و دهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم)	بیست و یازدهم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم)	سی و یکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم)	سی و دوّم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم)	سی و سوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم)	-
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۹)	-
۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	سی و چهارم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	سی و پنجم
۲۰۰	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت دوّم)	سی و ششم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت دوّم)	سی و هفتم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اوّل)	سی و هشتم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	سی و نهم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت سوّم)	چهارم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت چهارم)	چهار و یکم
۲۰۰	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت دوّم)	چهار و دوّم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوّم)	چهار و سوّم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوّم)	چهار و چهارم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم)	چهار و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم)	چهار و ششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم)	چهار و هفتم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم)	چهار و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم)	چهار و نهم

۸۲ / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)

۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست‌وهشتم)	پنجاهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست‌ونهم)	پنجاه‌ویکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌ام)	پنجاه‌ودوّم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌ویکم)	پنجاه‌وسوّم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌ودوّم)	پنجاه‌وچهارم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌وسوّم)	پنجاه‌وپنجم
۲۰۰	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوّم - عرفان در کار اداری)	پنجاه‌وششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌وچهارم)	پنجاه‌وهفتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌وپنجم)	پنجاه‌وهشتم
۲۰۰	حقوق مالی و عشریه (قسمت دوّم)	پنجاه‌ونهم
۲۰۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوّم)	شصتم
۲۰۰	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم)	شصت‌ویکم



با توجّه به آنکه تهیّه‌ی این جزوات، مستقل از هر سازمان یا مؤسسه‌ی خیریه و یا انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت سفارش جزوات، فقط با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس بگیرید.



بدینوسیله از همه‌ی افرادی که در تکثیر این جزوه توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.